شرح فقه الاكبر

العلامه ناظرشا عبدالرحمن جابر

(١٢٦٩ھ / ١٩١١م)

بسم الله الرحمن الرحیم

افتتاح کتاب بحمد کرد برای ادای شکر نعمت تصنیف این
کتاب و گفت الحمد لله رب العالمین همه ثنائی که از ازل تا
ابد موجود بود و معلوم خواهد شد جمله آن بتمام و کمال مر خدای
را که مسمی و موصوف بهمه اسما و صفات کمالیه آفریننده و
پرورنده و تربیت کننده و سازنده کافهٔ عالمیان از
ملائکه جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات
آبی و جز آن عالمین جمع عالم است و آنکه عالم نام است برای همه
اشیا جز ذات واجب الوجود هو لخیار رسید تا اجزا او و اجناس
مختلفه اند هر جنسی را عالم است بر سبیل تسمیه جزء باسم کل
عالم را بدین معنی عالم گویند که علم است بر وجود صانع واجب

نازل باد بر روح شاه دو جهان که نام پاک وی محمد است

صلی الله علیه وسلم و بر آل وی تمام [illegible] حتی آوردن درود بمذهب

امام اعظم رحمة الله علیه و بعضی از ائمه شافعیه [illegible]

شنیدن نام آنحضرت صلعم اختلافست بعضی برانند که هر نوبت درود

گفتن واجبست بعضی گویند که یکنوبت در یک مجلس [illegible] نوبت واجبست

فتوی بر آنست که نام شریف صلعم در مجلسی چند تکرار یابد یکنوبت درود

واجبست و باقی سنت و معنی اللهم صل علی محمد آنست که بار خدایا تعظیم

کن محمد را صلوات الله علیه و سلامه در دنیا در اعلاء ذکر او و اظهار دعوت

و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت و رسانیدن او و

تضعیف ثواب او بما فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه

[illegible] و معنی صلوة الله و الملائکة و الناس اجمعین

سبحانه و تعالی رحمت و از غیر او طلب رحمت از او

این کتابیست مسمی بفقه اکبر از تصنیفات کرچراغ امت

وی در عالم ابوحنیفه ... نعمان ابن ثابت ولقب او

امام اعظم ... رحمة الله علیه و اصحابه اجمعین و فرق میان

تصنیف تالیف آنست که تصنیف الفاظ خود باشد و در تالیف الفاظ

دیگری باشد در شرح کتاب گفته که فقه اکبر کتاب صحیح است مقبول

بدانکه فقه بر دو نوعست یکی در علم توحید و صفات سبحانه تعالی

دویم در علم شرایع و احکام وی و اصل در نوع اول تمسک

بکتاب و سنت و جماعت صحابه و تابعین و صالحین رفته اند بران

و نام این کتاب فقه اکبر بنا بران نهاده است که شرف و عظم علم به

سبب معلوم است و ازین کتاب توحید و صفات سبحانه و تعالی

معلوم کرد و بدین معنی فقه اکبر نام نهاده شده ... آورده

است که چون مهتر عالم صلی الله علیه وسلم را در شب

بردند شنید آنچه شنوانیدندش و دید آنچه نمودندش پس مناجات

آلهی پروردگار را از آستان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که

سال و عمر وی هفتاد سال بود و امام مالک رضی الله عنه وفات

یافت در مدینه منوره در سنه یکصد و هفتاد و نه سال و عمر وی هفتاد و

هشت بود امام شافعی رضی الله عنه وفات یافت در مصر در سنه

دویست و چهار سال و عمر وی پنجاه و چهار سال بود و امام احمد بن حنبل

وفات یافت در بغداد در سنه دوصد و چهل و یک سال و عمر وی هفتاد

و یک سال بود والله اعلم بالصواب [illegible] بر هر مسلمان عاقل

و بالغ فرض عین است که متابعت راه مستقیم بکند یعنی مذهب اهل

سنت و جماعت و ترک بکند از راهها باطل یعنی از هفتاد و دو راه که

باطل اند کما قال الله تعالی و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه

و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله [illegible] بخوانم و حکم

و حکم آن است که آنچه مذکور شده است این سورة از دلایل

و اثبات نبوة و بیان شریعة راه راست بهشت پس

متابعت کنید و پیروی نمایید این راه را از پی هم بروید

پراکنده و وادیان مختلفه پس آن راهها جدا گرداند شما را

سنت روایت راه حق عبد الله مسعود رضی الله عنه نقل
میکنند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه السلام کشیدند یک خط از برای
اصحابی پس خط دراز کشید پیش خود و گفت هذا سبیل الله
این خط راست خداست پس کشیدند خطها از جوانب آن
خط و فرمود که این راهها شیطانی باطل است و بر هر یکی از آن
دیوی موکل که میخوانند مردمان را بآن پس خواند این آیه را و ان هذا
صراطی مستقیما و قال علیه السلام ستفترق امتی من بعدی ثلثة و
سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة فهذه الواحدة و هو اهل
السنة والجماعة پیغمبر فرموده علیه السلام سزاوار است که جدا خواهند شد امت
من بعد از من هفتاد و سه گروه تمامی ایشان در دوزخ روند مگر
یک گروه که آن اهل سنت و جماعت باشد اکنون باید دانست که خوارجیه
نام طایفه [illegible] از علی کرم الله وجهه جدا شده در آنکه حضرت امیر
معاویه رضی الله عنه پیوستند و دیگر معتزله نام طایفه اند که اصل
مذهب ایشان از واصل بن عطا از شاگردان امام حسن بصری رح

درکوشه شده مذهب خود را کته کرد و دیگر فرقه [illegible] شعبه اند که

بیان ایشان خواهد بعد انشاء الله تع و هر سه ایشان از جمله مفسّاره

دوگروه اند و اتفاق هر سه ایشان بر آنست که جماعت راست نمیدانند

و اهل قبله را بگناه کافر گویند و بر پادشاه ظالم خروج کنند و گویند که

کسی بر حق بود که بر معاویه خروج کرد اما در آنکه مومن را بگناه [illegible]

حضرت امام سراج الامه باستدلال قطعی ایشان را جواب میدهد و مذهب ما

و مذهب ایشان را رد میکند قال رضی الله عنه [illegible]

ولا [illegible] الا [illegible]

رضی الله عنه که کافر نشود بحکم شرك و تثلیث کرده نشود هیچ یکی را بسبب

گناه و بیرون نیاید بحکم سبب گناه از ایمان در مذهب [illegible]

و هر سه فرقه مختلفه فیها در این مسئله است که اختلاف کرده

درو می قالت الخوارجیه اذا [illegible] المومن بکبیرة من الکبایر فانه

یکفر و یزول عنه اسم الایمان گفت خوارجیه چون مرتکب شود مومن

گناه کبیره از گناهان کبیره پس مذهب وی کافر گردد و اسم ایمان

دنیا و متابعت هوا کرده و ایثار کرده دنیا را بر آخرت بسبب آنکه نماز قرار کرده

درد یا و در نهایت پس از خلود معنی داد از نماند عبارت آمده است

فان قیل روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من ترک الصلوة

متعمدا فقد کفر پس اگر گفته شود که مروی است از رسول علیه السلام که هر

که ترک بکند نماز را دانسته پس وی کافر گردد

قال فی خبر آخر الفرق بین الکفر والایمان الصلوة و فرموده علیه السلام

در حدیث دیگر فرق درمیان کفر و ایمان نماز است قلنا تاویل الخبر

کتاویل الآیة علی ما بیناه علی ان الایمان لا یرتفع بالکبیرة لقوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا بگوییم در جواب

آن که تاویل حدیث مانند تاویل آیت است بر تاویلی که ما بیان کر

ده ایم در آیت مراد از بنبأ چون اول است پس معنی حدیث اول

آنست هر که حلال داند ترک نماز را و از فرضیت وی منکر شود کافر

شود و معنی حدیث دویم آنست که فرق درمیان کفر و ایمان اعتقاد

فرضیت نماز نه حلال میدانستن شد که وی و جواب دیگر بطریق معارضه

وطلب رجوع بجد سپاه که رحمت میکردند والمعنی فیه وان

الایمان محله القلب والمعاصی محلها الاعضاء وتمامی محلین مختلفین

فلا تنافی این و مراد دران که مرتکب کبیره از ایمان بیرون نمی آید

می شود اینست که بدرستی جای ایمان دل است وجای گناهان اعضا

اند آن هر دو یعنی ایمان وگناهان در دو محل مختلف اند پس میان

ایشان منافات نباشد اگر گفته شود که بعضی گناهان را تعلق بدل

است جواب او آنست چون در وقوع نیاید ماخوذ نگردد لقوله علیه السلام

رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه والله اعلم بالصواب

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة لقوله

تعالی تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر معروف آن باشد

نیکوست از جهة عقل اجتهادی وشرع ومنکر آنست که بد بود

عقلا وشرعا یعنی بدرستی وراستی امر معروف نهی از منکر فرض

زیراکه فرموده است خدای تعالی امر کنید بمعروف یعنی بطاعة وباز

دارید اهل معاصی را از گناهان در تفسیر آورده است که تامرون بالمعروف

کلام مستانف است و گفته اند که حق سبحانه تعالی شرف این امت

را بایمان درین آیه کرده است زیراکه بیاورده ایشان را تا آنکه امر

کنند بایمان واطاعت رسول و منع کنند از کفر واز تمامی منهیات

در حدیث صحیح آورده است امر معروف و نهی منکر امر است از امور

و وجوب وی ثابت است بآیه مذکوره و بحدیث قوله علیه السلام

امروا بالمعروف وان لم تعملوا وانهوا عن المنکر وان لم تنتهوا

اما واجب وقتیست که بداند اگر [illegible] کرده و والا لازم نباشد در

آنوقت ترک آنها نکرده و پس باید که اول نرمی نصیحت کنند اگر اثر

ظاهر نشود بعد از آن بسخن که در وی لایق نشود او را دشنام

[illegible] و فحش نکوید بعد ازان بدست چنانچه ریختن خمر و غیر ذلک

امر معروف با کراه بدست باید و بعلما بزبان و بر عام خلایق

... خاموش بودن بر منهی با قدرت منع است واقدام

روا دار حق الله است زیراکه سبب باز داشتن از گناه است گناهکار

را اگر قتل شود شهید کرده و اگر ترک کند برای هلاکی نفس خود جایز

واعتقاد بر وجوب آن کنند و بر تقلیل لازم ندانند و آیت بقوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و استدلال

و حجت کنند این آیت که ای آنکه ایمان آورده اید لازم گیرید

[illegible] خود را ضرر نکند شما را کسی که گمراه شد وقتی که شما هدایت یافتید

فی الآیة [illegible] من بعض المفسرة نمودیم ایشان را که از آیة مراد معنی

از نفی نفس مضرت است و به تقول و ان مضرت المعصیة لا تتعدی و ان

العاصی و بان نفی مضرة ما فی [illegible] نمودیم [illegible] مضرت گناه

تجاوز نکند از عاصی تا بدیگری رسد و سبب [illegible] دیگر کس را خود کرد

قال الله تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری فرمود خدا تعالی و نه

بردارد هیچ بردارنده بار دیگری و قیل لا تحمل حاملة ذنب اخری

طوعا فلا یحمل علیها کرها اذا کان سمعا مطلقا و گفته شد بر

ندارد هیچ نفسی گناه دیگر از روی رغبت و لیکن نهاده شود بر وی

گر باشد آن گناه از سماع مطلق چنانچه شنیدن سرود و آلات

سرود و غیر ذلک از منهیات اما وجوب الامر بالمعروف و النهی عن

المنکرت بآیة اخری و لیکن امر معروف نهی از منکر ثابت شد

است بآیة دیگر قال الله تعالی ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون

بالمعروف وینهون عن المنکر باید که باشد از شما گروهی که بخوانند سوی

نیکی و امر کنند بچیزیکه در شرع و عقل نیک باشد و باز دارند از آنچه

شرع و عقل بد باشد و معنی یدعون الی الخیر [illegible] لکا الیف [illegible]

افعال و عطف کرده است بر خاص و من برای تبعیض است زیراکه

امر معروف نهی از منکر فرض کفایه است و کل مردم حیثیت ندارد دیگر

از انکه که برا ند امر معروف نهی از منکر ترتیب وی و اقامت

کردن [illegible] اول بسهولت و نرمی بکنند اگر نافع نشد بعد ازان

بسختی چنانچه فرمود خدا تعالی فاصلحوا بینهما ثم قال فقاتلوا التی

تبغی حتی تفیء الی امر الله یا انکه من برای تبیین باشد یعنی باشید

امت بدین صفت که امر معروف بکنید و از نهی باز دارید

درین اشاره بر انست که دوستی بمعرفان چه است که بعضی

ناصر بعضی باشند بامر معروف نافع باشند بعضی مر بعضی را از هلاکت

الله تعالی حیث غلبت ارادة المخلوق علی ارادة الخالق بزعمهم

این است که گفته شد شما از کم عقلی و از اندک تفکر شما است و از

دلیری کردن شما بر خدا تعالی زیرا که غالب کردید اراده مخلوق

بر اراده خالق این از کمال غایت [illegible] عقل کوته و بی حیائی

رحمه الله کشتی دلبر زا بچین [illegible] زنده کانی مرده [illegible] نزدیک

بود [illegible] کردن براسد ز غالب اراده باطل پیشش کردی حق

از تو ضاله و حاشا ان یکون ارادة المخلوق غالبة علی ارادة

الخالق و پاک است و برتر است از آنکه باشد اراده مخلوق غالب

اراده خالق بل ارادته غالبة ومشیته نافذة بلکه اراده خدا تعالی

غالب است از اراده مخلوقات و مشیت وی نافذ است بر همه مقدورات

او را بعکس مانع نیست وهو علی کل شیء قدیر و یجوز ان یکون

معصیة العاصی وکفر الکافر بارادة غیر مقارن بالرضا و جایز

است که باشد گناه کنت گنهکار و کفر کافر باراده خدای که غیر مقارن

برضا وی باشد لانه بین لهم طریق الهدی والضلالة ویحدث الاستطاعة

عند افعال العبد زیرا که ظاهر کرد و روشن نمود برای بندگان خویش
راه راست که مذهب است بجانب حق و راه ضلالت که میبرند بسوی
باطل و چون بنده قصد فعل کند قوت فعل پیدا شود با فعل و کرامیه نیز
طایفه اند از جمله مبتدعان و گروه اعتقاد ایشان بر آنست که استطاعت
قبل الفعل است و بیان این تمام دلایل بیشتر خواهد آمد ان شاء الله تعالی
ثم المذهب الصحیح و هو مذهب السنة والجماعة پس مذهب صحیح و قوی
و سالم و بر حق آن مذهب سنت و جماعت است بدانکه مذهب بمعنی راه است
و سنت چیزی بود که با فعال و اقوال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت
شده باشد و اصحاب حضرت رضی الله عنهم اجمعین بر آن رفته باشند
و جماعت مومنان چنانکه امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد و اصحاب وی
و دیگر امامان شافعی و مالک و حنبل و اصحاب ایشان رحمهم الله تعالی بر آن رفته
اند ایشانست مذهب سنت و جماعت یعنی در مذهب سنت و جماعت اعلم
ان افعال العباد علی نوعین بدانید بدرستی و براستی فعلهای بندگان
که در وقوع می آیند بر دو نوع اند منها ما هو طاعة بعضی از آن کردار

چیزیست که وی طاعة و عبادة هست و منها ما هو معصیة و بعضی
از آن کردار ایشان چیزیست که وی عصیان و گناه باشد و
فالطاعة بمشیته وارادته وقضائه وحکمته ورضائه وامره و
محبته پس آنچه عبادة و طاعة است بخواست خدیست و بقضاء او
و بحکم او و رضاء او و محبت وی و بامر او هست والمعصیة بعلمه
[illegible] دان رضائه و امره و محبته و آنچه عصیان و گناه هست بخلاف
هست که مذکور شد یعنی بمشیت و اراده و قضاء و حکم او هست نه
برضاء و امر و محبت او هست در عقیده نجاح آورده اگرچه بود
و باشد از ازل تا ابد از نیکی و بدی مانند کفر و ایمان و طاعة و عصیان
و احوال خلایق داد و صفت ایشان باراده و مشیت و قضاء و حکم
و تقدیر خدا تعالی هست در عقیده نجاح آورده است که ابو بکر و عمر رضی
الله عنهما در قدر بحث میکردند پس این سخن بسماع مبارک صلی الله
علیه و سلم افتاد فرمود که جبرئیل یا میکائیل در قدر همچنان بحث
میکردند پس سخن بجانب اسرافیل بردند که وی میان ایشان

قضا کرده فرموده که قدر نیکی و بدی از خداست در بستان فقیه
ابو اللیث آورده است مرویست از ابن عباس رضی الله عنه
رسول فرمود علیه السلام که چون سخن بجز خاموش باشید در ذکر ایشان
در ذکر قدر و نجوم و ذکر اصحاب یعنی پیغمبر علیه السلام و در خبر است که عزیر نبی
علیه السلام عرض نموده سوال کرد که ای خداوند میان خلایق تقدیر
نیکی و بدی از تست و از بدی ایشان را عذاب میکنی اگر بدان
مرتکب شوند حکمت چیست حقتعالی وحی کرد که ای عزیر از این سوال
باز آ و مپرس که اگر بار دیگر پرسیدی که ترا منع کردم (علیه السلام) اسم تو از
اسما انبیا محو گردانم در عقاید نسفیه آورده است که کلام در
قضا و قدر بدعت است و تفکر در وی ممنوع و نارواست و ستر او واجب
است لقوله علیه السلام القدر سر فلا تفشوه فان قیل ما معنی
قوله تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن
نفسک پس اگر گفته شود چیست معنی این آیه که فرمود خدای تعالی
آنچه میرسد ترا از نیکی پس او از خدای تعالی باشد وآنچه میرسد ترا از

بدی

بدی پس وی از نفس تو باشد قلت معناه ان لا تضیف الشر

الی الله تعالی بالانفراد بگوییم که معنی این قول خدای تعالی در

آیة مراد آن باشد که اضافت مکنی تو بدی را بجانب حق تعالی

تنها مراعاة للادب از برای نگاه داشتن ادب با حق تعالی و

ان تصوات ثمت من العبد تحقیق المبدا ایاه و اگرچه بوده است

آن شر بنده سبب پیدا کردن او از خدای تعالی است آن بدی را

و هذا اشتمل الی ان الاضافة علی نوعین و این معنی که بیان کردیم

در آیة اشارت است بجانب آنکه درستی اضافه بر دو نوع است

اضافة التحقیق یکی اضافه تحقیق است مثل قوله تعالی و لله ملک

السموات و الارض مانند فرمودن خدای سبحانه و تعالی و مر خدا

راست ملک آسمان ها و آنچه در ایشان است تحت تصرف و در حقیقت

مر او راست و دیگر اضافة التکرمات ای و دیگر اضافه کرامت مثل قوله

تعالی مثل ناقة الله و رسول الله مانند فرمودن خدا تعالی ناقه شتر خدای

که در قصه صالح پیغمبر علیه السلام مشهور است و رسول الله اضافه عام بجانب خاص

چنانچه بیت الله و مساجد الله این اضافه را کرامه گویند از برای
بزرگی مضاف فیضاف الی الله بالانفراد پس اضافه کرده شود
الاضافة تحقیق را [illegible] خدای بتنها بودن او و الطاعة و المعصیة
خارجتان عن اضافة التحقیق و طاعة و معصیة هر دو خارج اند
از اضافه تحقیق لان ذلک مذهب الجبریة زیرا که بدرستی آن
طاعة و معصیة که داخل اضافه تحقیق باشد مذهب جبریه است زیرا که
ایشان میگویند که فعل ظاهر از بنده است اما در حقیقت با رایح استطاعة
باشد چنانکه باد درخت را بجنباند بجنبد این گفتار ایشان کفر باشد
زیرا که این تسلیط و اکراه است بر کفر و معاصی و قبایح و جایز نباشد
عذاب کردن بران و حاصل آنست که جبریه منکر اند از اختیار
صوری و چون طاعة و معصیت خارج اند از اضافه تحقیق
ثبتت اضافة الکرامة پس باقی ماند اضافه کرمة و الطاعة
مکرمة و مرضیة و طاعة مکرمة مرضیة خدایتعالی است فجاز اضافتها
الی الله تعالی بالانفراد پس جایز است اضافه طاعة و عبادة بتنها

بجای خدا

والحیات والعقارب فا برای بیان است یعنی بدبختی و
راستی گفته نشود خدای را که ای پیدا کنند دخوکان و ماران و
کژدمان مراعاة للادب از برای نگاه داشتن ادب سبحانه و
تعالی و این مفعول له است از فعل منفی و در و اشاره است که هر که
صاحب مذهب است و او نیست شده از انسان و یا از مکان و یا از زمان و
او را واجب است و یقال ان الله خالق کل شیء و گفته شود بدی و
راستی خدای تعالی پیدا کننده است همه چیز را والله اعلم بالصواب و
لا نتبرء احدا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و بیزار نشویم و
بد نگوییم و کلمه ناخوش نگوییم هیچکس را از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم و
بدی سخن مختلفه بیننا و بین الروافض لعنهم الله و این مسئله
مختلف است میان ما و میان رافضیان لعنت کند خدای تعالی ایشان را
لانهم یتبرؤن من الصحابة الا عن علی رضی الله عنه زیرا که ایشان
بیزار میشوند از تمام یاران پیغمبر علیه السلام مگر از حضرت علی رضی الله عنه
اکنون باید دانست که ایشان را روافض نام نهاده شد زیرا که رفض ی

زارد

زیرا که ایشان دین اسلام و مذهب اهل سنت و جماعة را
ترک کرده اند بنابران رافضی نام نهاده شدند و حق تعالی ایشان را
در کلام مجید کفار را نام نهاده است بمعنی لغت کرده شد قال الله تعالی
لیغیظ بهم الکفار پیغمبر علیه السلام ایشان را مشرک نام نهاده است زیرا که
فرمود مر حضرت علی را رضی الله عنه سرانجام است که بیرون آید طایفه
پس بیرون و گفته شود ایشان را روافض چون شما یابید ایشان را قتل کنید
ایشان را که بتحقیق ایشان مشرک اند و کلام ایشان گو آن گونه است
بعضی کفر بعضی فسق و بعضی بدعت چنانکه بعضی میگویند که علی خداست
نازل شد از آسمان و بیرون آمد از صورة الوهیت بجانب ناسوتیت و
وا زوی افعال صادر شد که دلالت بر ربوبیت میکنند آورده اند که
زمانه حضرة علی رضی الله عنه گفتند که تو خدای پس حضرت علی رضی الله
ایشان را با آتش سوخت پس هر که از ایشان باقی ماند اعتقاد کرد
که اگر علی خدای نبودی آنها را چرا با آتش عذاب کردی و در مذهب
ایشان بهتر آنست که مذهب خود را پنهان سازند و مخفی دارند و

در دل رافضی باشد و بظاهر خود را سنی گویند اما مذهب رفض
خود را برموز و اشارة پیدا سازد پس آنکسانی که علی را خدای گویند
از رموز ایشان آنست که کلمه علی را بسیار بر زبان گویند و میگویند یا علی
علی خدای هست نعوذ بالله منها و ایشان کافر اند بلا خلاف و بعضی
محمد علیه السلام و علی و حسن و حسین و فاطمه رضی الله عنهم را خدایان گویند و
رموز مذهب ایشان آنست هر که سید را از خود راضی سازد مطلق بهشتی
هست و هر که سید را از خود آزار رساند مطلق دوزخی هست و گمان ایشان
که سیدان خدایان اند نعوذ بالله منها و نیز گویند اگر سید گناه کند
و یا کسی را بکشد و یا زنا کند و یا شراب یا بوزه و بنگ خورد و غیر
ذلک از جمله قبیحات او را هیچ گناه نباشد زیرای آنکه سیدان پاک اند
نعوذ بالله منها و گویند تمام ملک او هست هر چه خواهند بکنند و بهانه
سادات را بجا میبرد و بمعنی زادگان گویند رموز مذهب ایشان آنست که
چون نام سید بشنوند درود گویند و بعضی از ایشان کسانند که گویند
که علی پیغمبر بود لیکن جبرئیل بنزول وحی سهو کرد بسوی محمد و این نیز از کفر اند

در ملک خود

است وبعضی میگویند که علی در نبوت شریک بود محمد علیه السلام و
بعضی میگویند که تحقیق علی مرده نیست و وی بروح وجسم خود نزد
در آسمانست وهیچ ابر نیست مگر آنکه با وی علی باشد وآنچه غرند
آواز اوست وبعضی میگویند که علی و اولاد وی و اصحاب وی باز
می آیند بسوی دنیا و از دشمنان خود انتقام گیرند و امام شوند وبعضی
میگویند که نکاح بی شهادة جایز است زیرا که علی و اولاد وی دران حاضر
باشند وبعضی گویند هر که زن خود را سه طلاق گوید واقع نشود و
بعضی از ایشان کسانند که دو صورة از آرد سازند و شکم آنها شربه
و یا شهد پر کنند یکی را ابوبکر نام نهند و دیگر را عمر وآن صورتها را
پیش خود نهاده هجو گویند بسیار پس در شکم آن صورتها کارد زنند
واز شکم شربة یا شهد برون شود میگویند که خون ابوبکر وعمر نوشیدیم
پس این تمامی کفر است ظاهر وبعضی اند که میگویند که علی افضل است
از ابوبکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم واین در یک روایت کفر است ودر
بعضی روایت بدعت است که قریب بکفر شده واول اصح است و

بعضی میگویند که علی از ابو بکر و عمر عالمتر است و بعضی میگویند دوستی
علی و اهل بیت وی اولیتر است بر دوستی غیر ایشان و بعضی
میگویند که واجب است لعنت کردن بر کسی که باغی شد بر علی از صحابه
مثل معاویه و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله عنهم و صحیح آنست که این
گفتار ایشان کفر است و بعضی میگویند که نکاح خواهر مباح بود در زمان
آدم علیه السلام و نکاح ایشان با خواهران بود و بعضی میگویند بعضی
مردم زاده اند از دختران آدم و بعضی زاده شده اند از حور العین
زیرا که شیث علیه السلام بحور العین نکاح میکرد و اصحاب ایشان این
اند و بعضی میگویند که چون نطفه بصدق دل بجهد فرزند از آدمی باشد
و اگر از وسوسه شیطان بجهد فرزند از شیطان باشد و بعضی میگویند که
نماز گذاردن پس فاجر روا نبود و بعضی میگویند که وصیت واجب است و این
تمامی بدعت کفر نباشد و بعضی روافض میگویند که سادات امت پیغمبر
نه اند پس چون از امت سید خود را انداختند اینان نیز رافضی اند
در شرح خلاصه آورده است که امت گروه را گویند پس که کلمه گفت

اینست است مواخذه نیست بواخیر شنید باشد در شرح خلاصه آورده
است که آل پیغمبر از روی دین است هرکه در پیروی پیغمبر محمد است از آل
محمد است زیرا که آل در لغت پیروی را گویند هرکه بگوید که سیدان آل
محمد نه اند او نیز رافضی است باید دانست پیروی نمودن کسی را
شاید که عالم باشد و عابد و زاهد و خدا ترس و پرهیزگار باشد بعد
از آن پیروی کرده شود هرکه بگوید که بی پیر سوی خدا راه
نیست صاحب این مذهب رافضی است زیرا که بی پیروی محمد و حضرت
فرقان و شریعت محمد صلی الله علیه وسلم بخدای راه نیست اگر پیروی
محمد و قرآن و شریعت بکند بخدا راه یابد زیرا که پیروی اینها فرض
است و طلب کردن پیر نه فرض است و نه واجب و نه سنت بلکه مستحب
و حکم خدا که در قرآن مجید وارد شده فرض است و حکم جبرائیل واجب
است و حکم محمد صلی الله علیه وسلم سنت است و حکم امامان از صدیق
اکبر تا این زمانه که اولیا باشند نیز مستحب است و اولیا آنست قول و
فعل او موافق شرع باشد یعنی با آیات کلام الله و احادیث

بجا آورده باشند اما از مکر او ایمن نباشیم و اگر یک ذرّه از قرآن
و حدیث و علم فقه مخالف باشد البته البته او را حرمت و عزت ننهیم
و نزدیک او نرویم تا گمراه نشویم اگر از وی چیزی خلاف عادت
ظاهر گردد آن را کشف و کرامات نگوییم بلکه مکر و استدراج باشد شیخ
شبلی و شیخ جنید بغدادی قدس الله سرهما فرموده اند اگر صوفی
را ببینی که عمل وی با تفسیر و حدیث و علم فقه نباشد بدانکه او
شیطان است و آنچه از وی صادر شود وبال وی بود از اینجا باز آمدیم به
مسئله اول که در متن مذکور است و نسبت آن در فقیه ابو اللیث آورده
مروی است از حضرت علی کرم الله وجهه که میفرمودند که دو کس در حق من
هلاک شوند یکی بسیار محب من دوم بسیار عداوت کننده مرا
اما در آنچه روافض حضرت علی را از صحابه دیگر دوست تر میدارند و منکر
میشوند از ایشان حضرت امام المسلمین و در رد قول ایشان میفرماید
فیرد علیهم لقوله علیه السلام اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم
و ان بغیتم غویتم پس رد میکنیم گفتار مذهب باطله روافض که

من مذهب الروافض الضال زیرا که بدرستی ایشان دوست
میدارند علی را رضی الله عنه و این مذهب ایشان نزدیک مذهب
روافض باشد نیز و قد بیّنّا فساده و تحقیق ما بیان کردیم
فساد او را ای فساد مذهب روافض را یعنی روافض دشمن
دارند خلفاء ثلثه را پس برگشته اند از مذهب حق و خوارج
دشمن دارند علی را رضی الله عنه پس برگشته اند از راه مستقیم
در عقیده نجاح آورده است اگر مردی بگوید که من کسی را نمیگویم
از اصحاب رسول ع ولیکن دوست دارم علی را از یاران
دیگر پس آن مرد کینه دار شد باید دانست که افضل
الخلایق بعد از انبیاء علیهم السلام ابو بکر صدیق بن ابی قحافه
است بعد از ان عمر ابن خطاب رضی الله عنهما هر که خلافه ایشان
را منکر شود کافر گردد بر قول مختار و بعد آن عثمان ابن عفان
و بعد از ان علی ابن ابی طالب رضی الله عنهما افضل خلایق
است هر که ازین مخالفت کند باغی و مجنی باشد در جواهر الفتاوی

آورده است که حضرت امیر المومنین علی ع از رسول الله سوال کرده
بود که خلافت بعد از تو کرا باشد رسول صلی الله علیه و سلم منتظر
بود تا چه امر شود جبرئیل علیه السلام بیامد طبقی از بهشت آورد
و رسول علیه السلام یک سیب از طبق بیرون آورد برو نوشته
بود بسم الله الرحمن الرحیم من الشفیق الرفیق الی ابی بکر
الصدیق و بر روی دیگر نوشته بود من البغض الصدیق فهو
الزندیق و رسول صلی الله علیه و سلم سیب دیگر بیرون آورده بران
نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم من التواب الوهاب الی عمر بن
الخطاب و بر روی دیگر نوشته بود من البغض العمر فماویه سقر
رسول علیه السلام سیب دیگر بیرون آورد بران نوشته بود بسم الله
الرحمن الرحیم من الحنان المنان الی عثمان ابن العفان و بر روی
دیگر نوشته بود من ابغض العثمان فخصمه الرحمن و رسول علیه السلام
سیب دیگر بیرون آورد بران نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم
من الطالب الغالب الی علی ابن ابی طالب و بر روی دیگر نوشته

من ابغض

من البغض العلي فخصمه المبني ومن خصمه النبي فما به جهنم صدق
رسول الله ثم اختلفوا في الايمان والاسلام پس جمعی
گروه از علماء دین در ایمان و اسلام فرقی میان خلاف و
اختلاف آنست خلاف آنرا گویند که طریق مقصود هر دو یکی
باشد چنانچه کفر و اسلام و اختلاف آنرا گویند که طریقه
مخالف باشد و مقصود یکی باشد چنانچه قول امام اعظم و قول
امام شافعی رحمه الله برای اینمعنی گفته اند که الاختلاف رحمة والخلاف
بدعة قال بعضهم هما واحد گفت بعضی علما که اسلام و ایمان
هر دو یک اند هیچ فرق نباشد میان ایشان لقوله تعالی و
من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و تمسک و دلیل
ایشان از جهت قول باریتعالی است که فرمود جل جلاله هر که بخواهد و
بجوید غیر از اسلام دین یعنی غیر توحید یا غیر از دین محمد علیه السلام
پس هرگز قبول کرده نشود ازو در مدارک آورده است که این
آیه در شان گروهی نازل شد که ایشان مسلمان شدند پس

ازان باز رجوع کرده‌اند از اسلام و بکلمه لا حق شده‌اند در شرح کتاب
آورده است که معنی اسلام هو الانقیاد لامر الله یعنی اسلام گردن نهادن
برای حکم خدای تعالی و یافته نشود در حکم شرع ایمان بغیر اسلام زیراکه
معنی ایمان اقرار و تصدیق بالوهیت و صفات وی و اسماء وی
هرکه اقرار کرد پس یافته شود در وی تسلیم و قبول از برای فرضیت
اسلام و امورها خدای تعالی و اسلام یافته نشود بغیر از ایمان زیراکه
اسلام تسلیم و انقیاد امور خدای تعالی است و آنها یافته نشود که بعد
از تصدیق و اقرار و دین نام است که واقع شود بر ایمان و اسلام و
بر تمام شرایع یعنی چون لفظ دین گفته شود مراد از وی شریعة
مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد و گاه لفظ دین گفته شود و مراد
از و دین موسی و عیسی و غیر هما از پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین باشد
و عقل قبول نکند بحسب شرع که مومن مسلم نباشد و یا مومن مسلم
نباشد و این هر دو لفظ مترادف اند بیک معنی یا هر دو لفظ با خود
همچون پشت و شکم اند یعنی ایمان و اسلام با خود هر دو متلازم اند

بکراز

یک از دیگر جدا نشود چنانچه شکم از پشت و پشت از شکم جدا
نگردد فلیس الفرق بین الایمان و الاسلام عند امام ابی حنیفه
پس نیست هیچ جدائی در ایمان و اسلام نزدیک علما رحمهم الله
قوله تعالی بدلیل فرموده خدا تعالی که نازل است در قصه
پیغمبر لوط علیه السلام که مشهور است که قوم وی هلاک شدند
فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین پس بیرون کردیم کسی را
که بود در آن ده از مؤمنان یعنی لوط و کسانیکه بوی ایمان آورده بودند
و باز میفرمایند در شان همان کسان که در آن ده بودند فما
وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین پس نیافتیم در آن قریه
غیر از یک خانه مسلمانان در تفسیر مدارک آورده است که درین آیه
دلیل واضح است که ایمان و اسلام واحد است زیرا که فرشتگان
اینها را نام نهاده اند مومنین و مسلمین در اینجا در مذهب شافعی
فرق و نزدیک امام شافعی فرق است میان اسلام و ایمان بجهه قوله
تعالی ان المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات بدرستی

مردان مسلمانان و زنان مسلمات و بدرستی مردان مومنان و زنان
مومنات با عطف آورده و معطوف و معطوف علیه مغایره بود
و دلیل وی بآیت دیگر اینست و قوله تعالی قالت الاعراب آمنا
قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا الآیة و گفت بعضی اعراب زیرا که
بعضی از اعراب ایمان آوردند بخدای و روز قیامة که ایشان اعراب
بنی اسد بوده اند در مدینه بسال جدید بیامدند و اظهار شهادت نمودند
و اراده صدقه کردند و منت اسلام نهادند و گفتند که ما ایمان
آوردیم ظاهر و باطن فرمان آمد که بگو یا محمد ایشان را که شما در
دلها خود تصدیق نکرده اید و لیکن بگوئید که ما اسلام آوردیم
پس ایمان تصدیق بدل است و اسلام دخول است در سلامتی
در تفسیر مدارک آورده است میان ایمان و اسلام از روی لغت
فرقست و در شرع هیچ فرق نیست یعنی چون اقرار زبان
غیر موافقت دل باشد آنرا اسلام گویند و آنچه اقرار زبان با
موافقت دل باشد آنرا ایمان گویند و در شرع هر دو یکیست

دوم دلیل حضرت امام شافعی است که حدیث در حق جبرئیل علیه السلام در اول مشکوة مذکور است چنانچه در باب ایمان

فی الاخبار وارد است از نبی مختار ان جبرئیل علیه السلام

سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الایمان یعنی پرسید

جبرئیل علیه السلام از رسول خدا از حقیقت ایمان فلما

فسره النبی پس وقتی که چون بیان ایمان کرد پیغامبر علیه السلام

پیش جبرئیل علیه السلام بقوله ان تؤمن بالله وملائکته

وکتبه ورسله والیوم الآخر والقدر خیره وشره من الله تعالی

یعنی چون جبرئیل علیه السلام از نبی علیه السلام پرسید که ایمان چیست

پیغامبر فرمود علیه السلام ایمان آنست که بگروی بخدا تعالی و جمله

کتابها او و جمله پیغامبران او و ایمان بیاری که روز قیامة آمدنی

است و بگروی که اندازه نیکی و بدی از خدا تعالی است و بعد

سأل عن الاسلام و پس از سوال پرسید از حقیقت اسلام

فقال شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة

وحج البيت الحرام وتصوم رمضان والاغتسال من الجنابة يعني
چون جبرائيل پرسيد كه اسلام چيست پيغامبر عليه السلام فرمود
اسلام آنست كه گواهي دهي كه بدرستي و راستي نيست هيچ معبود
برحق جز خدايتعالى سبحانه و برپا داري پنج وقت نماز و دهي تو
زكوة از مال وحج بگذاري خانه خدايرا كه حرم است و روزه داري
ماه مبارك رمضانرا و غسل بكني تو از جنابة فلو كان الايمان و
الاسلام واحدا لما سأله بعد الايمان عن الاسلام پس اگر ايمان
و اسلام يك بودي هر آينه جبرائيل نپرسيدي از نبي عليه السلام
پس از سوال ايمان از اسلام يعني اگر ايمان و اسلام يك بودي
بيك سوال پرسيدي و سوال عليحده نكردي وقال بعضهم بينهما تغاير
و گفت بعضي علما كه ايمان و اسلام درميان تفاوت ميدارند
چنانچه قول امام شافعي رحمه الله اصح ما قال رئيس اهل السنة
ابو المنصور الماتريدي تغمده الله بالرحمة والغفران وليكن
تحقيق صحيح تر و واضح آنست كه فرموده سردار اهل سنت ابو منصور

ما تریدی خود و بدا و را خدای تعالی در رحمت و مغفرت ان الاسلام
هو معرفة التکالیف بالشرایع مجمله التفصیله که بیدرستی اسلام
شناختن امور شریعت است و جای او سینه است لقوله تعالی
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه اندر بیان ای
فرمودن خدای تعالی آیا پس هر که فراخ و روشن کرد خدای تعالی
سینه او را برای دین اسلام پس وی بر روشنیست از خدای تعالی
در تفسیر عداوک آورده است از رسول علیه السلام پرسیدند
از معنی شرح فرمودند نور داخل شود در دل فراخ و کشاده و روشن
و تابان گردد باز پرسیدند که آن را چه علامت هم باشد فرمودند
انابت و رجوع و میل بباید بسوی دار البقا و پرهیز و ترک و بعد
و دور گردد از دار الفنا و مستعد شود برای موت پیش از
نزول موت از پروردگار خویش والایمان معرفة القلب بالادلة و
السنة و ایمان شناختن خداست بآیة و سنت چنانچه جل ذکره
و عظم شانه میفرماید و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم

ان فی خلق السموت والارض واختلاف الیل والنهار
والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من
السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة
وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لآیت لقوم
یعقلون در تفسیر حسینی آورده است درین آیة که گفتیم نشانها
است از صنایع حکمت و بدایع فطرت مر هر گروهی را که خرد دارند و
نظر تامل بر موجودات گمارند و آورده اند که کفار قریش گفتند که ما

قریش گفتند

سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان کار ما
و کار یک تنه ما است نمیتوانند کرد و محمد گوید که من یک خدا دارم
و کار همه عالم میسازد اگر برین سخن حجتی بیارد و علامتی بنماید
ما راستی او را اقرار کنیم این آیة مذکور نازل شد مشتمل بر شش نشانه
از آیات قدرت الٰهی سبحانه و تعالی و در خبر آمده است وای بر کسی که
این آیة بخواند و تفکر نکند و مانند این آیت بسیار اند و شناختن
خدا تعالی حاصل چه در حدیث حبابی که در صحیح البخاری مذکور است که روزی

پیغامبر علیه السلام نشسته بود و مردمان گرد برگرد وی بوده بودند پس
ناگاه مردی بیامد و گفت ایمان چیست پیغامبر فرمود علیه السلام
الایمان ان تومن بالله وملائکته وبلقائه ورسله وتومن
بالبعث درین حدیث ذکر ایمان است بکتب یعنی بکتبه نگفته
زیرا که ایمان برسل مستلزم است بچیزیکه نازل گشت برایشان و
محله القلب لقوله تعالی ولکن الله حبب الیکم الایمان و
زینه فی قلوبکم والقلب هو داخل الصدر و دل اندرون سینه
است والمعرفة محله الفواد و آنچه معرفت است جای وی فواد
است وهو داخل القلب و آن فواد اندرون دل است لقوله تعالی
ما کذب الفواد ما رای زیرا که فرموده است سبحانه و تعالی خلاف
نگفت فواد آنچه دید در تفسیر مدارک آورده است که فواد
محمد علیه السلام خلاف نگفت آنچه دید از صورت جبرائیل علیه السلام
یعنی نگفت که نشناختم ترا زیرا که او را بچشم دید و بدل شک نیاورد
بدیدن حق وی است و بعضی براینند که آنچه دید خدای سبحانه و تعالی

تو به چشم سر دید و بعضی گفته اند که رویت بدل باشد والله اعلم
بالصواب والتوحید محل السر آنچه توحید است چهار
یکی است شیخ ابو اسحق بعمر علیه السلام را چگونه دید و پرسید
یار زوال بعد نعوت چیست فرمود ترک الدعوی و کتمان المعانی
دیگر پرسید که توحید چیست گفت آنچه در دل تو در آید و یا در
خیال تو بگذرد پس خدا سبحانه بخلاف وی است التوحید ان تنزیه
عن الشک والشرک والتعطیل یعنی شک نیاری در الوهیت
چنانچه اول مرتبه ایمان است و خبر را با وی شریک نیاری نه شرک
جلی و نه خفی و صفات وی را معطل و بیکار نداری که فاعل بالذات
وی را دانی و هو داعل الفؤاد و آن سر اندرون فؤاد است فیقوم
به علم المعرفة پس روشن شود در آن سر معرفة خدای سبحانه فیصیر عارفا
بالله تعالی بجمیع صفاته پس میگردد بنده عارف خدا تعالی بتمام
صفتها و کمالات وی ثم یتلالا نوره پس درخشد و جلوه دهد و روشن
سازد نور معرفة او را و هذا معنی قوله تعالی و این معنی نمودن نمدار آنها

است الله نور

الله نور السموات والارض خدای هست راه نماینده اهل آسمان
و زمین یعنی از راه باطل بسوی حق در تفسیر مدارک آورده هست
اضافه نور بسوی آسمانها و زمین برای فراخ جلوه و اظهار
روشنائی هست تا آنکه روشن کرد تمام سموات و اهل زمین
و اهل مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی صفت نور وی
که عجیبة الشان هست در روشنائی مانند صفت طاق هست نا کشاده
در دیوار که در آن طاق چراغ بزرگ روشن و تابان المصباح
فی زجاجة و چراغ در قندیل آبگینه باشد الزجاجة کانها کوکب دری
یوقد من شجرة مبارکة و آبگینه چنان باشد که ستاره مانند در
می درخشد و جلوه میدهد در تفسیر مدارک فرموده که نسبت در
برای زیادتی روشنائی و صفائی او هست و تشبیه یکی از ستاره درخشان
داده هست مانند مشتری و زهره و غیر ایشان چنانستی که دفع میکند
روشنائی وی ظلمات را افروخته شود آن چراغ از روغن درخت
مبارک که زیتون باشد و آن درخت پاک کرده هست زیرا که در

زمین مبارک رو ییده است که برکت کرد خدا تعالی دران زمین
عالمین را وگفته شد که هفتاد پیغمبران دران زمین برکت کرده شدند
و بعضی گفتند که ابراهیم علیه السلام است جعل الصدر بمنزلة المشکوة
یعنی کردانید سینه او را تشبیه بمنزله طاق ناگشاده والقلب بمنزلة
الزجاج و کردانید دل مردم را تشبیه بمنزله آبگینه والفواد بمنزلة
المصباح و کردانید فواد او را تشبیه بمنزله چراغ والسر بمنزلة
الشجرة و کردانید سر را تشبیه بمنزله درخت مبارک وداخل
السر موضع خفی و اندرون سر جای است پنهان غایت پنهان
وهو موضع نور الهدایة و آنجای نور هدایت خدا تعالی است
لا یطلع العبد فیه شیء و نیست بحکم ی و پیشکاهی مر بنده را
دران موضع پنهان بجزی سوی الله تعالی بجز خدا تعالی اذا اراد
الله تعالی ان یهدی عبد الضال چون خواهد خدای جل جلاله بفضل
وکرم خویش اینکه هدایت بکند بنده خود را که گمراه باشد یلقی نوره
فی موضع الخفی می اندازد نور هدایت خود در جای پنهان که داخل

سر است

سه ربست و هو قوله تعالی فهو علی نور من ربه و آن معنی نور خدا

تعالی ست پس او بر هدایت پروردگار خویش باشد و چون حق سبحانه

و تعالی بکرم و فضل خود نور هدایت در بنده گمراه مینداز فیقوم لفعل

التوحید پس برخیزد بنده را کار توحید فیوحد الله تعالی ویتبرا

من الاصنام پس بشناسد خدا تعالی را بیگانگی و تنهایی و بیزار

شود از بتان و از شرک خفی و جلی ثم لایسکن ذلک النور حتی یتلالا

الی الفواد پس قرار نگیرد و ساکن نماند آن نور در موضع خفی تا آنکه

درخشنده روشن شود و ظاهر آید بسوی فواد فیقوم لفعل المعرفة

پس برخیزد مر او را کار معرفت خدا تعالی فیصیر العبد مومنا مع جمیع شرائط

الایمان پس میگردد بنده مومن بتمام شرائط ایمان ثم یتلالا ذلک

النور الی الصدر پس آن نور درخشد و روشن گردد آن نور بهدایت

بجانب سینه فیقوم لفعل الاسلام پس برانگیزد آن بنده را کار

اسلام که قبول کند و بجا آرد تمام امور شرعی ثم یتلالا ذلک

النور الی الاعضا پس برانگیخته شود آن نور هدایت بسوی اعضا

تقوا

آن بنده مومن وقضا حق بالاجتناب عن المعاصی والایتمار با
الاوامر پس در خواهش خداوند را او ترک نمودن و بیزار
شدن از جمله گناهان و قبول کردن و اختیار نمودن تمامی فرمانها
خدا تعالی واذا اصاب الحسب الی ذلک صار مومنا تقیا و چون برسد
بنده بجانب آن منزل میگردد مومن تقی ای متقی و داخل شد قوله تعالی
ان اکرمکم عند الله اتقیکم و در آید و داخل شد در بقول خدا تعالی که
فرموده است بدرستی و در راستی تحقیق بزرگتر شما نزد خدا از روی مرتبه
اتقی است از شما در تفسیر مدارک فرمود که در حدیث آمده است
هر کرا خوش آید که بزرگتر از مردمان گردد که از خدای بترسد و تقوی
پیش گیرد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که بزرگی در دنیا
توانگریست و بزرگی در آخرت تقوی است فاذا صار مهنا انواع
اربعة التوحید والمعرفة والایمان والاسلام پس بتمام که
روشن شود در اینجا چهار نوع یعنی توحید و معرفت و ایمان و اسلام
فاذا اجتمعت فاستکمل الایمان وصارت دینا پس چون جمع شوند

[illegible]

آن چهار نور روشن کرده شود در چهار نوع پس کامل گردد ایمان تا
بنده و چهار را نهاد دین باشند و هو معنی قوله تعالی ان الدین
عند الله الاسلام و آن معنی است قول باری تعالی و در تفسیر مدارک
آورده است ان الدین جملة مستانفة است و یا بدل است از قوله
شهد الله انه لا اله الا هو الآیة یعنی حکم میکند و میفرماید خدا تعالی
براستی و درستی تحقیق دین نزدیک خدای اسلام است و ینبغی
للمومن ان لا یشک فی ایمانه لازم و واجب است بر مومن
عاقل و بالغ که شک نیندازد در ایمان خود چنانچه و لا یقول انا
مومن ان شاء الله تعالی و نگوید که من مومنم انشاء الله تعالی
ای اگر خواهد خدا و این گفتار او را جایز نباشد لان الله تعالی قال
انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا ای لم یشکوا
فی دینهم و زیرا که تحقیق خدا فرمود جز این نیست آن کسانیکه مومن اند
آن مومن اند که ایمان بخدای و رسول وی آورده اند پس شک نینداختند
در دین خود و در تفسیر مدارک آورده است بدرستی و راستی که ایمان

یمان آورده‌اند پس در تفسیر خود شک نمیکنند از آنچه ایمان آورده

بودی و کلمه ثم عطف بر ایمان است زیرا که اشعار باستقرار ایمان است

در زمانهای متراخیه در عقب ، حجاج آورده است مردی نزدیک امام

اعظم رضی الله عنه آمد امام پرسید که تو مومن باشی آن مرد گفت

بلی امام فرمود که چون منکر و نکیر از تو سوال کنند چه خواهی

گویی پس آن مرد بگریست و از گفته خود باز آمد و من قال انا

مومنم ان شاء الله تعالی و هر که بگوید که من مومنم اگر خدای تعالی خواهد

فانظره الی ای استثنی پس بدان پس تفحص کن از وی که بسو

کدام حالت استثنا کرد آنکس یعنی از حال ماضی و یا بحال

استقبال ازین سه زمانه بکدام زمانه استثنا کرده است اما استثناء

الحالة الماضیة و هو ان یقول کنت مومنا ان شاء الله تعالی امس

و یا آنکس استثنا میکرد از حال ماضی چنانچه بگوید که من مومن

بودم ان شاء الله تع دی روز او استثنی الحالة التی هو فیها و هو

ان یقول انا مومن ان شاء الله تع الساعة یا استثنا کرد در آن حال

که وی در آن

گروی دران حال ست وآن استثنا چنان بود که بگوید که من مؤمنم
اگر خواهد خدا تعالی درین ساعت او استثنی الحالة المستقبلة و
هو ان تقول اکون مؤمنا غدا ان شاء الله تعالی یا استثنا در
زمانه آینده و آنچنان باشد که بگوید که باشم مؤمن فردا اگر
خدای خواهد پس این قول را بیان میکند مصنف رح فان قال
کنت مؤمنا امس ان شاء الله تعالی او قال الساعة انا مؤمن
ان شاء الله تعالی وهی الحالة التی هو فیها فقد تقرب الی
المذنبین پس اگر گفت بودم من مؤمن دیروز اگر خواهد خدا
و یا گفت درین ساعت من مؤمنم اگر خواهد خدا تعالی و آن ساعت آن
حالتیست که آنکس دران ساعتست پس تحقیق گفت این مرد
لفظ یعنی استثنا ماضی و حال را ذکر کرد و زیرا که در ماضی و حال در
ایمان شک آورد و شک و ایمان هر دو جمع نشوند زیرا که ایمان
تصدیق و اقرارست و ان استثنی الحالة المستقبلة و قال اکون غدا
مؤمنا ان شاء الله تعالی جاز له ذلك و کان ذلك منه بدعة و اگر

و استثنا در حال مستقبل کرد و گفت که من مومن باشم بعد اگر خدا
تعالی جایز باشد و او را این استثنا ولیکن چنان گفتن او را حجت
است پس نباید گفت لان النبی صلی الله علیه وسلم قال من لم یکن مومنا
حقا کان کافرا حقا زیرا که پیغمبر فرمود علیه السلام هر که نباشد مومن
حق پس میگردد کافر حق یعنی هر که در حقیقت ایمان خود شک آرد پس
او کافر گردد بی شک چنانچه شاعر در بستان فقیه گفته است
وما الدهر الا لیلة ونهاره * الناس الا مومن ومکذب
فان انت لم تؤمن ولم تک کافرا * فانت اذا یا احمق الناس مذنب
و در قصیده نجاح آورده است اگر استثنا در حق موت بکنم بهتر و صواب
آنست که بگوید من مومن بمیرم در حق ان شاء الله تعالی زیرا که خدای تعالی
فرموده است ولا تموتن الا وانتم مسلمون و روی عن الضحاک
رضی الله تعالی عنه انه قال جاء رجل الی ابن عباس رضی الله عنه
و مروی است از ضحاک رضی الله عنه که وی فرمود مردی باید نزد
ابن عباس رضی الله عنهما و در شرح منظومه آورده است که ضحاک در

شکم مادر قریب چهار سال مانده بود و چون از شکم مادر او را
دندان رسته بود چون تولد شد خندان میکرد یاران او از حال او شگفت
نهادند و قال یا ابن عباس اقول انا مومن ان شاء الله تعالی
آمد و گفت که ای ابن عباس من میگویم که من مومنم ان شاء الله
تعالی فقال ابن عباس رضی الله عنهما قلت کما تکلمت انک مومن
بالله و رسوله فیما جاء به من عند الله فقال نعم فقال له ابن عباس
قل انا مومن حقا پس آمد و گفت ابن عباس رضی الله عنهما
جواب وی که می نالد ترا مادر تو بدرستی تو ایمان می آری بخدا
و رسول وی و آنچه آورده است از نزد پروردگار پس آمد و گفت
آری پس گفت او را ابن عباس بگو که من مومنم بحق ثم قرأ هذه
الآیة انما المومنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا ای
لم یشکوا فی الله ولا فی رسوله ولا فی شیء جاء من الله پس خواند
این آیة که خبر اینست که مومنان آنانکه ایمان آورده اند
بخدای و رسول وی پس شک نکردند یعنی شک نکنند در ایمان که

بخدای آورده اند و برسالت رسول وی و آنچه آورده است پیغمبر علیه السلام
از خدای پس در وی هیچ شک نکنند والدلیل علی ان الاستثناء
فی الایمان یبطل الایمان و آن دلیل واضح و روشن است بر
آنکه تحقیق استثناء در ایمان باطل میکند ایمان را اینست لو
انه قال بالفارسیة اگر بدرستی بگوید بزبان پارسی خدا است
ان شاء الله تعالی و محمد پیغامبر بود ان شاء الله تعالی و روز رستخیز خواهد
بود ان شاء الله تعالی و کتابهای هستند ان شاء الله تعالی فانه کافر
بلا خلاف پس باین گفتار بالفاظ فارسی وی بتحقیق کافر گردد بلا خلاف
زیرانکه در وحدانیت و در رسالة و بعث و در کتابهای منزل در همه
اینها شک انداخت و شک در نفس کفر است بیقین فلما قلنا لا یجوز
ان یقول بالفارسیة فکذلک لا یجوز ان یقول بالعربیة پس
چنانچه گفتم و بیان کردم که جایز نیست گفتن بلفظ فارسی پس همچنان
جایز نباشد که بگوید بالفاظ عربی الا تری انه لو قال لامرأته
انت طالق ان شاء الله تعالی او قال اشتریت ان شاء الله

تعالی

تعالی او قال لعبده انت حر ان شاء الله تعالی او قال لله

علی کذا ان شاء الله تعالی او بعت ان شاء الله تعالی لا یکون منه

شیء ویبطل الاستثناء جمیع الکلام استفهام است یعنی اگر

یعنی نفی یعنی بجانب این مسایل که مذکور اند بیستی اگر کسی بگوید

زن خود را که ترا طلاق است ان شاء الله تعالی و یا بگوید بنده خود

را که تو آزادی ان شاء الله تعالی و یا بگوید برای فلان کس است بر من

اینقدر از مال ان شاء الله تعالی و یا بگوید خریدم این اسب ان شاء

تعالی و یا بگوید فروختم این غلام را ان شاء الله تعالی در این همه

تصرفات و کلمات هیچ چیز لازم نگردد و باطل شود باستثناء

تمام کلام وی یعنی از طلاق و اعتاق و اقرار و از بیع و شراء و غیر

ذلک و کذلک یبطل الایمان یعنی ایمان باطل گردد باستثناء

ایمان والله اعلم بالصواب ینبغی ان لا یخالف

الجماعة یعنی لازم است بر هر عاقل بالغ مرد و زن و حر و غلام

که مخالفت نکنند و انحراف نورزند از اهل سنت و جماعة لان

النبي صلی الله علیه وسلم لا یجتمع امتی علی الضلالة زیرا که تحقیق
فرمود پیغامبر علیه السلام که جمع نشود امت من بر گمراهی پس اجماع
اجماع امت حق و راست وقوی تر حجت است پس بر مکلف
واجبست که ازان مخالفت نکند ومن فارق الجماعة المسلمین
ولم یر ها حقا فهو مبتدع ضال و هر که جدا شود و مخالفت نماید از جماعة
مسلمانان وحق ندانست میدانند اورا پس وی بدعتی و گمراه
است وقال علیه السلام علیکم بالسواد الاعظم و فرمود علیه السلام
لازم گیرید بنفس خویش سواد اعظم را یعنی جماعة بزرگ که از مسلمانان
باشد باید دانست که سواد اعظم اصحاب پیغامبر علیه السلام و
کسانیکه متابعة ایشان کردند از تابعین و تبع تابعین مثل ابی سعید
خدری وابی سعید بصری وسفیان ثوری واوزاعی وعلقمة بن
اسود و ابراهیم نخعی و شعبی و مالک و حماد وابن ابی لیلی وابی
حنیفه رضی الله عنهم وکسانیکه متابعة ایشان کردند از متاخرین
وشاگردان اینها مثل ابی یوسف قاضی وامام محمد بن حسن شیبانی

وزفر و حسن بن زیاد و داود طائی و محمد بن ادریس الشافعی
و ابی عبد الله مدنی و از فقهای خراسان مثل ابی مطیع بلخی
و ابی سلیمان جرجانی و ابی حفص کبیر بخاری و شقیق بن ابراهیم
بن ادهم و جعفر بن محمد بن صادق و حماد بن ابی حنیفه رضی الله
عنهم پس از ایشان کسانیکه متابعه ایشان کردند از فقهای دین
و جماعت مسلمین تا این زمانه ما از اول زمانه پیغامبر علیه السلام
که دین برگرفتند و اظهار نمودند از افراد جماعة و اثبات نمودند
از اصحاب [illegible] از اصحاب پیغامبر از منازعة کردن و انکار و رد کردن
و رد نمودن پس آنها مذکور شدند از اصحاب و تابعی و ائمه و
فقها و غیره که متابعة ایشان کردند از مسلمانان دلیل است بر
اهل سنت و جماعة و تحقیق اهل بدعة آنها تفرقه شدند به هفتاد
و دو گروه ... بدعة بر پنج وجه است اول کلام کردن در
ذات خدای سبحانه و تعالی دوم گفتگو کردن در کلام سبحانه و تعالی
سیوم گفتگو کردن در قدرة و می چهارم گفتگو کردن در افعال

بندگان خدا تعالی بجسم گفتگو کردن در حق اصحاب بخلاف عموم

اما آنچه کلام و گفتگو در ذات پاک سبحانه و تعالی و یا در قدرت

وی است و یا در کلام اوست اگر بغیر حق باشد پس آن باتفاق

کفر باشد اما آنچه کلام در افعال بندگان خدای است و یا در حق اصحاب

پیغمبر علیه السلام است اگر مخالف نص صریح و یا مخالف خبر متفق و یا

مخالف اجماع امت باشد پس بدعتی وی نیز کفر است بلا

خلاف و اگر مخالف خبر واحد و یا مخالف قیاس تاویل باشد

پس وی موجب کفر نیست ولیکن بدعة بد است نزدیک کفر و

آنچه بدعة حسنه است جایز باشد چنانچه خواندن قران بجمع و یا

بآواز نیک و سی سیپاره جلبی نوشتن و غیر ذلک

ترک نمودن از بدعة سیئه لازم است و متابعة کردن اهل

سنت و جماعة واجب است چنانچه میفرماید رضی الله عنه و لان

حفظ الجماعة من سنن الرسول و حفظ سنن الرسول فریضة

زیرا که تحقیق نگاه داشتن و پیروی کردن اهل سنت و جماعة

انتها

از سنتهای رسول است چنانچه در حدیث رسول الله مذکور شد
یعنی علیکم بالسواد الاعظم تقاضای امر است پس نگاهداشتن
سنت رسول که فرموده است فریضه گشت بر هر مکلفی که باشد
لقوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول معناه اطیعوا الله فی ال
الفرایض واطیعوا الرسول فی السنن زیرا که خدا فرمود که امر
و فرمان بجا آرید خدا را و اطاعت کنید و امر بجا آرید رسول وی را
معنی آن باشد که اطاعت کنید خدا را در فرایض وی و اطاعت
رسول کنید در سنتهای او ولقوله تعالی وما اتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا و متابعت کردن در سنت فریضه است زیرا
فرمود خدا تعالی که آنچه آورده است برای شما رسول و فرموده است
شما را پس بگیرید و بجا آرید او را و آنچه منع کرده است شما را از او
پس باز مانید و ترک کنید از وی واعلم ان النبی صلی الله علیه وسلم
امر حفظ الصلوة بالجماعة وراتبها واجبة و بدان بار ستی
که تحقیق پیغامبر علیه السلام امر کرد نگاهداشتن بخوقت نماز

فریضه با جماعت که از روی دید او را واجب فمن لم یحفظ
الجماعة واجبا فهو مبتدع حقا پس هر که نه بیند و نداند و یقین
نکند حفظ جماعت را واجب پس وی مبتدع است تحقیق از آن
مبتدعان که در حدیث داخل اند و عن عائشة رضی الله عنها
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من وقر صاحب بدعة فکانما
اعان علی هدم الاسلام ومن تبسم علی وجه مبتدع فکانما
اعان علی هدم الاسلام کذا فی تیسیر الاحکام و هذه الآیة و هذه
الحجج کفی لمن له ادنی عقل و درایة و در کفایه شعبی فرموده است
که عقل مشتق از عقال و آن زانو بند شتر است چنانچه شتر را
زانو بند از رفتار نگاه میدارد همچنان عاقل را عقل از معاصی باز دارد
و در کنز العباد فرموده است که آیة جماعة حروف بسته شد در لغت و در
شرع آیة کلام ربانی است یعنی حضرت امام سراج الامة میفرماید
که آنچه در کتاب آیات و حدیث ذکر کردم همین قدر بس کنید از وی
ره نمودن و هدایت یافتن و متعظ گشتن مر کسی را که در اندکی

تیسیر الکلام

احادیث

از نظار دور

از عقل و دانش باشد و اعلم ان الصلوة جائزة خلف کل بر و
فاجر عندنا اذا لم یکن مبتدعا باید دانست و اعتقاد
باید کرد بدرستی و راستی که گذاردن نماز جائز است پس نیکو
کار و بدکار در مذهب ما آنگاه که وی مبتدعی نباشد زیرا که
اگر مبتدعات باعتقاد باطل کافر باشد خلافا للروافض خذلهم الله
در این مسئله خلاف روافض است زیرا که میگویند که نماز پس هر کس جائز
نیست بنا بر آنکه بگناه گنهکار را کافر گویند پس هیچ کس از گناه خالی
نباشد و مذهب ما حق است و درست و صحیح است که نماز گذاردن
پس هر نیکوکار و بدکردار جائز است لقوله علیه السلام صلوا
خلف کل بر و فاجر زیرا که پیغامبر فرمود علیه السلام گذارید نماز
را پس هر نیکوکار و بدکردار پس بدرستی آن بدبختان روافض
نمیخوانند نماز پس هر نیکوکار و بدکردار بدلیل که گفتیم یعنی گناه
کار دانند و انما یجوز الصلوة خلف کل بر و فاجر عندنا اذا لم یکن
مبتدعا جز این نیست که جائز است گذاردن نماز پس هر نیکوکار

بدکردار و بدمذهب چون باشد مبتدعی لان الصلوة خلف
المبتدع لا تجوز زیراکه تحقیق نماز گذاردن پس مبتدعی جایز
نباشد و من لم یر الصلوة خلف کل بر و فاجر حقا فهو مبتدع
و هر که جایز نداند نماز گذاردن پس هر نیکوکار و بدکردار پس او
مبتدعی است حدثنا ابو الحسن قال حدثنا ابو محمد گفته است ما را
ابو حسن و او گفت که خبر کرده است ما را ابو محمد قال حدثنا ابو قاسم
قال حدثنا ابو یعقوب ابو محمد گفت که خبر کرده است ما را ابو قاسم
و وی گفت که خبر کرده است ما را ابو یعقوب و قال حدثنا ابو
ایوب و قال حدثنا یحیی بن عبد الغفار و ابو یعقوب گفت
که خبر کرد ما را ابو ایوب و او گفت که خبر کرد ما را یحیی ابن عبد الغفار
قال حدثنا خلف بن ابو ایوب قال حدثنا منذر بن علی عن حامد
عن عبد الرحمن عن محمد بن عبد الله بن مکحول الشامی و گفت
یحیی بن عبد الغفار که خبر کرد ما را خلف بن ایوب وی گفت
که خبر کرد ما را منذر بن علی از حامد از عبد الرحمن از محمد بن عبد الله
بن مکحول

بن مکحول شامی که از اکابر مفسران و محدثان شامی مشهور بود

انه قال للصحابة فی مرض موته اربع لم احدثکم بها عن النبی

علیه السلام فاحدثکم بها الیوم یعنی بدرستی و درستی مکحول شامی

گفت در رحمت مرگ خود چهار حدیث که گفته بودم آن شما

را خبر کردم آن چهار حدیث را بشما و پنهان داشتم آنرا و اگر مرا

حضور موت نبودی نگفتمی شما آن حدیث که شنیده ام از نبی علیه السلام

پس بشنوید و نگاه دارید آن چهار حدیث را که بگویم بشما امروز قال

قال رسول الله صلی الله علیه السلام لا تکفروا اهل قبلتکم

وان عملوا الکبائر وصلوا علی کل میت من اهل قبلتکم وصلوا

خلف امام لا تنفروا او تجاهدوا مع کل امیر جابر ستمکاری تقطعوا

والغیبة والضلالة عیبة فی الناس یعنی لعنت مکحول که فرمود

پیغامبر علیه السلام که نسبت کفر مکنید یعنی کافر مگوئید کسی را که از

قبله باشد بغیر از ظهور کلمات کفر لازم ظهور بکفر اگرچه گناه

کبیره بکنند و بگذارید نماز جنازه بر هر مرده نیک بشد یا بد و در

جنگ نماید و باغی نشوید از بهر امید جابر با تحریک فتنه نشود لقوله

تعالی ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها باید دانست که از

اول احادیث که درین کتاب مذکور شدند سنده و اسناد حذف

کرده زیرا که طریقه فقها اختیار کرده یعنی فقها که در کتابها فقه و در اصول

و فروع ذکر کرده اند همه احادیث مرسل اند و درین حدیث اسناد

تمام ذکر کرده زیرا که طریقت محدثان اختیار کرده باید دانست که حدثنا

و اخبرنا درین هر دو لفظ نزدیک بعضی محدث چیزی فرق نیست

و بعضی فرق کرده اند بعضی حدثنا آنست که با مشافهه باشد و اخبرنا

آنست که گاه به مشافهه باشد و گاه بکتابت والله اعلم بالصواب

واعلم ان المومن لا یکفر بالذنب لا یخرج بالذنب

من الایمان باید دانست و اعتقاد باید کرد که بدرستی

و راستی مومن کافر نگردد بسبب گناه کرده نشود او را بسبب گناه و

بیرون نیاید بسبب گناه از ایمان زیرا که میان کفر و ایمان واسطه

نیست مگر آنکه مستحل شود گناه را یا سهل خلط شود از الکفر

یعنی

نذیر

باین سبب او را کافر گفتن جایز نیست لانه کان الکافر لو
عمل الخیرات والطاعات لا یخرج من الکفر حتی یؤمن فلذا این
چنانچه بدرستی و راستی اگر کافر بکند از اعمال نیکیها و طاعتها هر چند
که بکند اگر چه مقدار ستارگان آسمان و ریگ بیابان و قطره
باران و برگ درختان از رشته کفر بیرون نیاید و عمل وی در
آخرت او را هیچ منفعت نکند و مثال طاعه و نیکیها کافران
چنان است که خاکستر در میدان زمین افتاده باشد چو روزی
باد سخت بوزد پس او پران شود و هیچ جز قدره نباشد
ایشان اگر جمع کنند از گردها خود چنانچه خدا تعالی میفرماید
مثل الذین کفروا اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم
عاصف لا یقدرون علی شی مما کسبوا تا آنکه ایمان نیارد هیچ
نیکوی و طاعه سود ندارد پس همچنان مومن اگر چه گناه کبیره
بکند و مستحل وی نباشد اگر چه بسیار بکند بر عکس حسنات و طاعات
کافر از ایمان بیرون نیاید در صلوة مسعودی آورده

مذهب وجماعة آنست که بنده بگناه کافر نشود اما بخوار داشتن
گناه کافر شود وخوار داشتن گناه آن بود که چون دروغ گو
گوید وغیبت وزنا کند وربوا وشراب ورشوة وحرام بخورد و
مرآنها را باز دارد ودر دل او هیچ خوفی وترسی وپشیمانی نباشد و
مقتضای آن گناه کننده باشد وبسا کس اند که ایمان خود را بباد داده
باشند وایشان را هیچ خبری نه والدلیل علیه قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی آنچه گفته شد که مومن بگناه
کافر نشود بر دلیل است فرمودن خدا تعالی که ای کسانی که ایمان
آورده اید تائب شوید وباز روید ورجوع نمائید از گناهان بجناب
خدای تعالی بتوبه خالص ودر مدارک آورده است که توبه نصوح
آن باشد که بعد از تائب شدن نخواهد گشت بسوی گناه چنانچه شیر و
پستان عود نکند بعضی گفته اند که توبه نصوح آن باشد که بزبان
تائب باشد ودر دل پشیمان گردد وقطع کند گناه را از اعضا سما
هم المومنین وان صدر منهم الزنا وشرب الخمر وغیر ذلک زیرا که

خدا تعالی ایشان را مومن گفته است اگرچه صادر شود از ایشان
زنا و نوشیدن شراب و مانند اینها از گناهان دیگر و دلیل دیگر
بر آنکه مومن بگناه کافر نشود اینست و لما نهی الله آدم صلوة
الله علیه عن اکل الشجرة و قربانها فاکل منها قال الله تعالی
و عصی آدم ربه فغوی و لم یقل و کفر آدم ربه پس هرگاه که منع کرد
خدا سبحانه پیغمبر آدم صلوة الله علیه را از خوردن میوه درخت
از نزدیک شدن او پس خورد از آن درخت نهی فرمود خدا تعالی
بقوله مانی کرد آدم پروردگار خود را پس گمراه شد و نگفت خدا تعالی
که کافر گشت آدم از پروردگار خود و در مدارک آورده است
که ماروت دو فرشته بودند بعصیان بر انسان کلام میکردند
حق سبحانه بر ایشان نفس و شهوة مرکب گردانید بادشاهی
دنیا اختیار میکردند بروز میان خلق حکم میکردند شب آسمان می
رفتند ناگاه زنکه جمیله ایشان را در تعجب انداخت خمر خورده با
وی زنا کردند و مردی بر فعل ایشان اطلاع یافت او را بکشتند

چون از ایشان هر سه کبیره بوقوع در آمد عذاب دنیا بر عذاب
آخرت اختیار کردند بابل ناه چاه است ایشانرا در ان چاه
سرنگون کرده عذاب میکنند والله اعلم فکذلک لا یکفرهم
بذنب یعنی چنانکه حضرت آدم علیه السلام را و هاروت و ماروت
را نسبت کفر کرده نشد بگناه همچنین هیچکس را نسبت کرده نشود
بگناه و دلیل دیگر آنکه چنانچه آیات دال اند بر انکه بگناه هیچکس کافر نشود
وکذلک روی عن النبی صلی الله علیه وسلم و همچنین روایت کرده
شد از پیغمبر علیه السلام انه قال سبعة من الهدی و فیهن الجماعة
بدرستی فرمود پیغمبر علیه السلام که هفت چیز از سنت موکده هستند
و در آن هفت طریقه اهل سنت و جماعة یعنی بیرون نیاید ازان هفت نیاشند
ومن خرج منهن فقد خرج من الجماعة و هر که بیرون رود ازان
هفت پس تحقیق وی بیرون شد از طریقه سنت و جماعة یکی ازان
هفت اینست ولا تشهدوا اهل القبلة بالکفر ولا بالشرک و
لا بالنفاق و گواهی ندهید بر کسی که از اهل قبله باشد بکفر و نه

بشرک

بشرک و نه بنفاق و در دو و سراییم الی الله و بگذارید از انچه
پوشیده احوال از ایشان است و را خرت بجانب خدای
تعالی باید دانست که در گناه کبیره سه قول است یکی آنکه
یقین داند که کننده گناه کبیره را عذاب نباشد و آن قول مرجیه
است دوم قول آنست که یقین داند او را عذاب است و این قول
معتزله است اما قول اهل سنت و جماعت آنست که وی در مشیت
خدای است نه یقین بر عذاب وی کند و نه یقین کند بر عفو
وی پس رو کنید پوشیده احوال را بجانب خدای صلوا علی من
مات من اهل القبلة دوم از آن هفت چیز آنست که نماز جنازه
بگذارید بر کسی که مرده باشد از اهل قبله و اشهدوا الصلوة الی
الجمعة فی الجماعة مع کل امام بر و فاجر و سیوم آنست که حاضر
شوید بر پنج نماز و فریضه و در نماز جمعه و جماعة و بگذارید با هر امام که
باشد نیک و بد و جاهدوا عدوکم مع کل خلیفه چهارم آنست که
جنگ بکنید با دشمنان خود که باغی و یا حربی باشند همراه هر خلیفه

خود عادل باشد یا جابر و لا تخرجوا ائمتکم بالسیف وان جاروا
وهفتم آنست که بیرون نیاید از طاعت پادشاهان خود بتیغ
اگر مسلمانان باشند اگرچه ایشان جبر و ظلم بکنند وادعوهم بالصلاح
والعافیة ولا تدعوهم بالهلاک والعقوبة وهشتم آنست
که دعا کنید ایشانرا بدعاها که نیک باشند و عافیت و دعا نکنید
ایشانرا که هلاک شوند و در عذاب گرفتار باشند وجانبوا الهوا
کلها فان اولها وآخرها باطل ونهم آنست که ترک کنید
هوا و خواهش نفسانی که بدرستی اول وی و آخر وی باطل است
وهذا الکفایة لمن کان له ادنی عقل و درایة واین دلایل که
درین مسئله ذکر شد بس است هر کسی را که او کمتر عقل و دانش داشته
باشد و احتیاج دیگر دلایل نیست ینبغی ان نشهد
بعشرة من اصحاب رسول الله بالجنة باید دانست که گواهی داده
شود ده کس را از اصحاب رسول الله که ایشان در بهشت روند
بی شک و بی شبهه لان من طعن فی هذه العشرة او فی واحد منهم

فانه فجار

فانه صار مبتدعا ضالا زیرا آنکه بدرستی هر که عیب گوید در حق

آن ده نفر و یا در حق یکی از ایشان و یا گله کند و یا شکوه کند

پس بتحقیق وی مبتدعی و گمراه و واجب القتل یا رفضی باشد و

سماهم رسول الله باسمایهم فقال انا فی الجنة و ابوبکر و عمر و

عثمان و علی و طلحة و زبیر و عبدالرحمن ابن عوف سعد بن

ابی وقاص و سعید بن زید و ابوعبیدة بن الجراح کلهم فی الجنة

و یاد کرد و کرد نام ایشان را پیغمبر علیه السلام و فرمود که من در بهشت

روم با تمامی ایشان که یاد کرد در بهشت و اند رضی الله عنهم در

عقاید نسفیه آورده است ده کس از اصحاب که بشارت بهشت

داده شده اند که ایشان را عشرة المبشرة گویند همچنین حضرت

و همچنین امیرالمومنین حسن و حسین و همچنین اهل بیعت رضوان

و غزات بدر و همچنین فاطمه و خدیجه و عائشه بلکه تمام ازواج

مطهره بشارت بهشت داده شده اند رضی الله عنهم اجمعین و

غزات بدر سیصد و سیزده کس بوده اند که حضرت اصحاب

جامع صحیح شمار کرده است ینبغی ان یعلم ان الذی
کتب فی المصاحف هو القرآن بالحقیقة باید دانست
واعتقاد باید کرد بدرستی و راستی آنچه نوشته شده است در مصحفها
ما آن قرآن است در حقیقت قرآن کلام الله تعالی غیر
مخلوق است و نوشته شده است در مصحفهای ما و محفوظ است در
دلهای ما و خوانده شده است بر زبانهای ما و شنیده است در
گوشهای ما و غیر حالت در آنها چنانچه ذات وی را جوهر و
عرض نبود کلام وی را نیز صوت و حروف و مانند وی روا نبود
و بدین حروف و صوت که میخوانیم کلام جل جلاله خوانده ایم
بدان دلیل که خدا تعالی گفت حتی یسمع کلام الله اگر سایل گوید
که چون قرآن که صفت وی است قابل مباینت و زوال نیست
از موصوف پس مصحف چه میگوی که مکتوب است جواب گوییم
که قرآن مکتوب است در مصحفها و ملفوظ است زبانها و محفوظ است
در دلها بدلیل آنکه اگر مکتوب مصحف قرآن نبودی مصحف را

آلت نبو

در مصحف

حرمت نبودی ولیکن حال نیست که اگر حال بودی مصحف محل
قرآن بودی روا نبودی که مخلوق محل غیر مخلوق بود و نیز
اگر صفت خدای را عز و جل حلول روا نبود کذا فی صحایف الا
یمان و معتزله گویند که قرآن محدث است و هر چه در قرآن نوشته
اند حکایت حال از قرآن است قرآن نیست این قول ایشان انکار
نص است که اقم الصلوة لذکری و آیت دیگر من اعرض عن
ذکری در قرآن افتاد بزرگی از بزرگان دین در راه مستقیم
پرسید آنچه مقروء و مکتوب محفوظ و مسموع است غیر حال فیها بالحقیقة
کلام نفسی است یا این مقروء و مکتوب محفوظ و مسموع دال است بر
کلام نفسی که قایم بذات خداوند تعالی است مجاز است نه حقیقة فرمود
سلمه الله تعالی کلام نفسی مقروء است بزبانها ما و محفوظ است بسینها
ما و مسموع است در گوشها ما و مکتوب است بر مصحفها ما غیر حال فیها
مثال این آنست که اگر کسی گوید که قبر شیخ سعدی در شیراز است
چه گویی که قبر شیخ بتحقیق مسموع شد که در شیراز است چه گویی که قبر شیخ

بحقیقت مکتوب شد یا نه مسموع و مکتوب همان قرأت نه آنکه
حال کرده در کاغذ کوی باید نبشت آنگاه قرآن نبشته شود
و همانکه یکی بیت شیخ سعدی میخواند چه گوئی که همان بیت است
که شیخ گفته است همان خواند یا دیگری خواند پس آنچه معتزله گفته است
موجب کفر است چنانچه میفرماید رضی الله عنه فمن قال بان المکتوب
فی المصاحف لیس بقرآن فقد کفر پس هرکه بگوید که بدرستی آنچه
نبشته شد در مصحفها قرآن نیست پس وی بتحقیق کافر ر و د نعوذ بالله
من ذلک و انکر التنزیل بهذه الآیات کلها و وی منکر شد از
نزول این آیه تمامی لان الله تعالی قال تبارک الذی نزل الفرقان
علی عبده و قوله تعالی الم ذلک الکتاب لا ریب فیه و قوله تعالی انا
نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا و قوله تعالی ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی و قوله تعالی نزل به الروح الامین فمن زعم ان ما فی
المصحف لیس بقرآن فقد انکر التنزیل و من انکر التنزیل فقد
کفر لان اسم الکتاب یقع علیه یعنی هرکه بگوید بدرستی هرچه

انا نکو

آن کلمه ثبت در مصاحف قرآن نیست پس در تحقیق منکر شد از
نزول قرآن و هر که منکر شد از نزول قرآن پس وی بتحقیق کافر
زیرا که تحقیق نام کتاب واقع است بر قرآن یعنی در آیت الم ذلک
الکتاب لا ریب این کتاب نام قرآن است در تفسیر حسینی آورده
است که الم حروف مقطعه است اسرار قرآن است هر کس را از آن
اطلاع نیست و گفته اند که معنی الم انا الله اعلم یعنی خداوند است
ذلک آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال او وعده
داده بود الکتاب و آن کتاب کامل است یعنی قرآن لاریب فیه
هیچ شکی و شبهه‌ای نیست درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح
دلایل بمثابه ایست هر که در زمانی تامل کند از ریبها رسته و داند
آنچه در وی محال است در مدارک آورده است که فرقان مصدر است
یعنی فرق کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام یا آنکه جمله در
یکجا نازل نگشت بلکه جدا جدا نازل شده و روح الامین نام جبرئیل
علیه السلام است زیرا که وی امین است بر وحی یعنی نازل کرد قرآن را

جبرائیل امین بود دال علیه دلالة نمی‌کند برآنکه مکتوبست در مصاحف

که او خوانده است ان الله تعالی امر عباده بقرائة القرآن وهو

فاقرؤا ما تیسر من القرآن بدرستی که خدا تعالی فرموده بندگان

خود را پس بخوانند آنچه آسان بود از قرآن فاذا لم یکن قرآنا

فای شیء یقرؤ پس اگر نباشد مکتوب در مصاحف قرآن پس کدام

چیز را بخوانیم و دلیل دیگر آنست الا یری ان الله تعالی امرنا

باستماع قرائة القرآن فاستمعوا له وانصتوا بدرستی تحقیق امر

کرده خدا تعالی ما را بشنیدن قرآن پس بشنوید قرآن و خاموش

باشید فاذا لم یکن قرآنا فای شیء نسمع پس چون نباشد محفوظ

و مقروء و مکتوب قرآن پس چه چیز بشنویم وکذلک منّ الله علی

نبیه بقوله ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم

یعنی چنانچه امر فرموده بشنیدن قرآن همچنان منت نهاده خدا

تعالی بر پیغامبر خود که فرموده است بتحقیق دادیم ترا سوره فاتحه

قرآن بزرگ یعنی مثانی نام سوره فاتحه است و درین دو قول

بلکه بعد

یعنی هفت آیتست و مثانی بنابران است که دو بار نازل شده
در مکه و مدینه و یا آنکه در نماز دو باز خوانده شود فلو لم یکن
الکتاب قرآن فبای شیء من علی خبثه پس اگر نبود سورهٔ
فاتحه قرآن پس بکدام حجت نهاد خدا تعالی بر پیغامبر خود
و دل علیه ان الله نهی عن مس المصحف من غیر الطهارة
بقوله لا یمسه الا المطهرون و دلالت میکند بر آن نیز که مکتوب
در مصحف قرآن است بدرستی که خدا تعالی منع کرد از مالیدن
و بدست گرفتن بغلاف قرآن بی وضو بفرمود که مس نکنید
قرآن مگر با پاکان فلو لم یکن ما فی القرآن المصحف لما نهی عن
مسه پس اگر نبود چیزیکه در مصحف مکتوب است قرآن هر آینه منع
کرده نشدی از مس مصحف چون این دلالة آیات تمام بیان
کردیم و اظهار نمودیم که آنچه در مصحف مکتوب است و در دل محفوظ است
و زبان مقروست و در گوش مسموع است همه قرآن است پس مسایل
دیگر بیان کنیم چنانچه می فرماید رضی الله عنه فان قیل القرآن هو

الذی سمع جبرائیل علیه السلام او الذی الی به جبرائیل الی محمد
علیه السلام او الذی نقرأ انت پس اگر گفته شود و رسیده
شود از کوله قران آنست که جبرئیل شنید و یا آنست که آورد
سوی محمد علیه السلام و یا آنست که تو میخوانی قلنا ان الله تع
قال بلا حرف و صوت و هجاء و اسمع الله جبرئیل بصوت و
حرف و هجاء و قرا جبرئیل علی محمد و قرا محمد علی الصحابه فبعد
ما سمعوا منه اجتمعوا علیه منهم عبد الله بن مسعود و عثمان بن
عفان و علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و کتبوا فی
المصاحف یا دوم که بدرستی راستی گفت خدا تعالی بغیر آواز و حرف
و هجا و شنوانید جبرائیل را با آواز و حرف و صوت و هجا بخوانند
جبرئیل بر محمد علیه السلام و بخواند پیغامبر علیه السلام بر اصحاب های خویش
و بعد از شنیدن از پیغامبر علیه السلام جمع شدند و اتفاق کردند
ایشان بر آن که بعضی از اصحاب های آن عبد الله بن مسعود و عثمان
بن عفان و علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و نوشتند

المصحف ۲ تی

در مصنفات خویش در صحاح المصابیح فرموده است از آن وقت
که قرآن نازل شد یک حرف تبدیل و تغییر نکرده است و در عقاید نسفیه
آورده است که چون حق سبحانه کلام بوحی میکرد آسمان در سخت
جنبش درآمدی و چون اهل آسمان می شنیدند همه بیفتادند
و بیهوش شدندی از هیبت جل جلاله پس اول از ایشان که سر
برداشت جبرائیل بود پس کلام کرد بوی حق سبحانه تعالی بوحی بهر
چیزیکه خواست و اراده خدا تعالی میبود پس میبرد جبرائیل علیه السلام
جاییکه حکم او میشد در مدارک آورده است که تمام قرآن در شب قدر
از لوح محفوظ بسوی آسمان دنیا نازل شد پس از آن جبرائیل علیه السلام
در مدت بیست سال بسوی محمد علیه السلام بیاورد و لیس بین
ما اسمع الله تعالی جبرائیل علیه السلام و بین ما اتی به جبرائیل علیه السلام
الی محمد علیه السلام و بین ما سمعوا من النبی علیه السلام و بین ما کتبوا
فی المصاحف فرق ونیست میان آنچه شنوانید خدا تعالی جبرائیل
را و میان آنچه آورده است جبرائیل بسوی محمد علیه السلام و میان

هیچ شنیده‌اند از پیغامبر علیه السلام اصحابان و میان آنچه نوشتند
ایشان در مصحف‌ها هیچ فرق نیست چون واشنیدیم و تحقیق کردیم
که هیچ فرق نیست از خدای تعالی تا در نوشتن در مصحف‌ها فالقرآن
واحد پس قرآن یکی است هیچ فرق و مباینت ندارد فان قیل
هذا کلام الله پس اگر گفته شود که این قرآن فرموده خدای تعالی
است قل نعم بگو آری این قرآن فرموده خدای تعالی است در و
هیچ شکی نباشد فان قیل متی قال پس اگر باز پرسیده شود که در
کدام وقت گفت خدای تعالی قال بلا متی بگو فرمود خدا بغیر از وقت
فان قیل این قال پس اگر گفته شود در کدام جا فرموده است قل بلا این
بگو که گفته است بی مکان فان قیل کیف قال پس باز پرسیده شود
که چگونه گفته است قل بلا کیف بگو که بغیر چگونگی و کیفیت فان
لم قال پس اگر پرسیده شود برای چه غرض گفته است قل بلا لم بگو
بی غرض فان قیل بکم قال پس اگر باز پرسیده شود که بچند عدد
گفته است قل بلا کم بگو بغیر چند که فان قال الصوت ام بغیر صوت

باز پرسیده

ازوی محو شود و او را مومن نتوان گفت و قال القدریة و
المعتزلة تخرج بها من الایمان ولا یدخل فی الکفر فیکون بین
الکفر والایمان واذا تاب الله عنه واذا رجع عنها عاد الی
فی حیز الایمان فاذا مات قبل ان یتوب دخل فی حیز الکفر و
یخلد فی النار و گفت معتزله و قدریه چون مومن گناه کبیره
بکند از ایمان بیرون آید و داخل کفر نشود و میان کفر و ایمان
باشد پس چون تایب شود میدرد خدا تعالی توبه ازوی و چون
رجوع بکند و تایب شود از گناه کبیره پس بحق درآید تحت ایمان
پس اگر بمیرد پیش از توبه کردن درآید زیر کفر و همیشه در دوزخ
ماند و احتجت بقوله تعالی و من یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم
خالدا فیها اخبر الله تعالی انه یخلد فی النار والخلود المطلق
انما هو للکافر یعنی این هر دو طایفه حجت و استدلال کردند
بقول خدا تعالی که آیته مذکور شد یعنی خبر کرد خداوند تعالی که قاتل
مومن هم در جهنم همیشه در دوزخ باشد و همیشگی مطلق نباشد

در دوزخ مگر کافر را الا انا نقول لهم انما احتججتم بهذه الآیة

لمعاندتکم و مخالفتکم فلو ساعدتکم السعادة لما ابتدعتم و ما خالفتم

الصحابة رضوان الله علیهم اجمعین لان الصحابة و من بعدهم

من اهل التفسیر اجمعوا علی ان المراد من الآیة الاستحلال القتل

و هکذا قول بن عباس رضی الله عنهما و هو مترجم الترجمان القرآن

لکن ما جواب دهیم ایشانرا بدرستی و راستی جز این نیست و نباشد که شما

حجت گرفته اید باین آیة از بهر عداوت مخالفت کردن از مذهب

حق که سنت و جماعت است پس اگر یاری میکرد شمارا سعادة ابدی

چرا مبتدعی می شدید و هر آینه با اهل حق مدعی بودید و مخالفت بکردید

از قول صحابه و از قول کسی که پس روی کرده اند از اهل تفسیر

صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین زیرا که ایشان اتفاق نموده

اندرین که بدرستی و راستی مراد از معنی آیة حلال پنداشتن قتل

است یعنی هر که کشتن مومن بهم دانسته حلال داند کافر گردد و

جزاء وی دوزخ باشد ابد الآباد و همچنین است قول ابن عباس که

وی چه نیست و قد قال و حسنی العظیم بهست عبد الله بن
عمر و سلم بصی رضی الله عنهما این گروه اصحاب شک شود در
گواهی و اولت بموعد قاتل مومن عمد با خزاد خونیده باقی
مانند و گواهی و شد بموعد و قطع رحم یعنی مارا در گواهی آیت
بعد [illegible] ایمان [illegible] شک بود تا آنکه نازل شد ان الله
لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء ما شد بعد از
گواهی ایشان و نقل است از کتاب الناسخ و المنسوخ هر چه در وی
وعید و تهدید است ناسخ این آیه است قوله تعالی یرید الله بکم
الیسر و لا یرید بکم العسر در بستان فقیه ابو اللیث آورده است
که آیه و من یقتل مومنا در شان قیس بن حبابه نازل شد که وی
حر ذمی را قتل کرده بعده مرتد شده بزمان مکه الحق شد جواب
دیگر در آیه مذکوره فرموده اند فجزاوه جهنم ای جزاء او دوزخ
است اگر جزا داده شود و لیکن امیدوارم که او را جزا ندهند ان شاء الله
چنانچه روایت کرده اند از انس بن مالک رضی الله عنهما که رسول

پس اگر آن سایل باز پرسد که خدای تعالی با آواز گفت یا بغیر آواز
قل بلا صوت بگو گفته است بغیر آواز ومن قال بغیر هذا فهو
مبتدع فاجتنبوه و هر که غیر این جوابها که مذکور شد جواب
بگوید پس او مبتدع گمراه است و این جوابها را اعتقاد
باید کرد پس بگریزید از وی و دور باشید از او و درین مسئله اشارة
است که صحبت کردن و دوست داشتن و رغبت نمودن با مبتدع
جایز نباشد و همچنان کسی که اقوال و افعال و احوال وی مخالف آیات
و احادیث رسول و امامان مقبول ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل
و شرع و تابع رسوم و شرع باشد از وی پرهیز کردن واجب است
والعیاذ و آن دلیل واضح است چنانکه واجب الوجود از زمان و
مکان و مثل و مانند او و از جهت و عرض و عیان و حدوث و عیب
منزه و مبرا است و همچنان صفات وی که از کلام و غیره پاک اند
هیچ خبر نسبت نباید ینبغی ان یعلم ان من قال ان
الاستطاعة قبل الفعل فهو جبری ومن قال بعده فهو قدری

باید دانست هرکه گوید بدرستی قوت و استطاعت پیش

از فعل باشد پس او از مذهب جبریه باشد و هرکه گوید استطاعت

جدا از فعل است پس از مذهب قدریه هست و مذهب سنت و جماعت

آنست که استطاعت با فعل است بر مکلف واجب است

که بدانند در مذهب سنت و جماعت بنده هیچ وقت از خداوند

تعالی بی نیاز نباشد بهر دم زدن مراد را از خداوند تعالی

باید و بهر سر کار از خداوند باید و کمال توحید اینست که از

خویشتن ذل و نیازمندی دانستن و اگر قوت پیش از

بودی آن قوت را بقا نبودی تا وقت فعل پس فعل بقوت

معدوم حاصل آمدی و اگر چنین بودی فعل موجود آمدی بی

وقت فعل پس قوت باندی و اندرین باطل کردن خداوندی

و بندگی بود از برای آنکه روا بود وجود فعل از ناقوی و اگر

این روا بودی کار آن فعلها موجود آمدی بخودی خود بی آنکه

او را فاعل بودی من عین الحیات و فتح المفضلات و نیز

گرفته

گرفته می‌شود از بعضی که نسبت می‌کنند تاثیر چیزی از ممکنات در هیچ چیز
اصلاً و اگر نه لازم شود و استغنا آن اثر از حق تعالی پس بعضی
الوهیت ثابت شود از حق تعالی و این محال است پس واجب است
که هیچ چیز را تاثیر نیست در هیچ چیز نه بطبع و نه بوضع بلکه جاری کرده
حق تعالی عادت را بآفریدن این تاثیرات وقت حاجت نه آنکه
آن تاثیرات را حق تعالی بآن اشیا داده باشد زیرا که احتیاجی
علی الدوام ثابت شود و درین رد است معتزله را که قدرت حادثه
را تاثیر گویند و فلاسفه را که تاثیر اشیا بالطبع گویند و در
تاثیرات مذاهب است بعضی گویند که تاثیر اشیا بطبع و حقیقت است نه
بخلقه پروردگار عز و جل چنانچه دفع گرسنگی از طعام و تشنگی از
آب و ستر از جامه و روشنی از آفتاب و سوختن از آتش و رفتن
از پا و شنیدن از گوش و گفتن از زبان و دیدن از چشم
و همچنین در جمیع ممکنات بی نهایت و این طایفه را طبائعیین
گویند و در کفر ایشان اتفاق است اهل سنت و جماعت را و بعضی

گویند که تاثیر نیز با فرمایش حق تعالی است ولیکن این تاثیرات
در هر چیزها نهاده است اگر از نهادن منع کند حق تعالی پس آن چیز این
تاثیر نکند چنانچه آب باشد و تر نکند و آتش نسوزد پس در کفر ایشان
اختلاف است و در بدعت ایشان اتفاق کرده اند و اکثر مومنان
از بدعت ناشایسته ایشان و از اعتقاد ناپایسته خلاص نمایند
و اهل سنت و جماعت رضی الله عنهم و نور الله ابصارهم بر این اند که
نیست هیچ تاثیر در هیچ چیز از ممکنات از روی طبع و نه از روی ومنه
بلکه جاری کرده حق تعالی عادت را که پیدا میکند سیری بمجرد خوردن
طعام و دفع تشنگی وقت نوشیدن آب و بریدن وقت روان
کردن کارد همچنین در جمیع ممکنات بی نهایت پس کشف کرده حق تعالی
بمحض فضل خود طایفه اهل سنت را بحقایق اشیا چنانچه در وقعه
بوده مان مکاشفه است که خاص کرده است حق تعالی بدان اولیا خود
را تا آنکه نجات یافتند بدان از آفات کفر و بدعت و مکاشفه که بغیر
این وجه است التفات نمیکنند سوی آن کسانکه موافق اند

بحکم کتاب و

بحسب توفیق پروردگار عز و جل واعلم ان للعبد مع اعطی
قوة العمل ثم تضعف بذلک حتی یلزم علیه الحجة و بدان که بر هر
بنده را داده شده است قوت عمل بدادن عقل و بلوغ پس از انکه
تکلیف کرده شده بان عمل که طاقت وی دارد و پس از انکه
او را حجت لازم شود بوقت بازپرسش و مع ذلک قوة التوفیق
داده نشد بنده را قوة توفیق عمل لانه صفت رب عز و جل
زیرا که توفیق صفت پروردگار است عز و جل والقدریة تقول
للخیر والشر منی ولیس لله فیه صنع پس قدریه گویند که نیکی
و بدی تمام آن از ما یان است و خدای را دران هیچ کاری نیست
والجبریة تقول الخیر والشر من الله ولیس لی فیه فعل و جبریه
گویند که نیکی و بدی تمام آن از خدای است و مرا هیچ دران کار
نیست زیرا که ما یان مجبور القضائیم فالقدریة اضاف
الربوبیة الی نفسه والجبریة اضاف العبودیة الی الله تعالی وکلاهما
فی الضلالة پس قدریه اضافه خداوندی بسوی نفس خود

گردند و جبریه اضافت عبودیت بجانب خدای سبحانه کردند
هر دو طایفه ابنا در گمراهی و کفر اند و علم ان من کان یرید
قصده و مراده الطاعة وطلب رضای الله تعالی یجد التوفیق
من الله تعالی و بدان هر پرستی هر کرا نیت او و طلب وی و
خواهش وی طاعت باشد و بطلبد رضا رضا خدا تعالی هر آئینه از خدا
تعالی توفیق آن عمل بیابد و من کان قصده و مراده المعصیة
و ما فیه غضب الله تعالی لا یجد توفیق ذلک و هر کرا باشد خواهش
و مطلب او گناه و یا چیزی که در وی قهر خدای است نمی یابد
توفیق آن عمل لقوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا وان الله لمع المحسنین در مدارک آورده است
خدا تعالی مجاهده مطلق فرموده و بهیچ مفعول مقید نگردانید زیراکه
متناول شود هر چیز راکه مجاهدت وی واجبست از نفس و شیطان
و دشمنان دین یعنی خدا تعالی میفرماید آنکسانیکه مجاهدت
میکنند در حق ما و از برای رضا ما و برای من خالصا هر آئینه زیاده

بکنیم

میکنیم ایشانرا هدایت بجانب نیکی و توفیق نیکی و رجحان سدی

قول است در عبارت بعضی گفته اند معنی این باشد آنکسانیکه

جهد میکنند در چیزیکه دانسته اند از علم و عمل هراینه هدایت کنیم

ایشانرا بسوی چیزیکه نمیدانند گفته اند هرکه عمل کند بچیزیکه خوانده

است از علم توفیق یابد بچیزیکه نخوانده است از علم و بعضی گفته اند

آنانکه جهد میکنند در طلب علم هراینه هدایت میکنیم ایشانرا راه عمل

بدان علم و بعضی گفته اند هرکه جهد میکند در اقامت سنت هراینه

هدایت کنیم ایشانرا راه بهشت و بعضی گفته اند آنانکه جهد میکنند

در رضای من هراینه هدایت کنیم ایشانرا بمحل رضوان و از ابن

عباس این معنی آمده است آنانکه جهد میکنند در طاعت من

هراینه هدایت کنیم ایشانرا راه ثواب و بعضی گفته اند آنانکه

جهد میکنند در توبه هراینه هدایت کنیم ایشانرا راه اخلاص و بعضی

که خدایتعالی با مکافاتست بنصرت و یاری در دنیا و ثواب

مغفرت در آخرت والله اعلم بالصواب

واعلم ان الایمان علی الجارحتین بدان بدرستی که ایمان
بر دو عضوست القلب واللسان یعنی دل است و دوم زبان
الا ان من عرف الله تعالی بالقلب ولم یقر باللسان فهو کافر
زیراکه بدرستی هر که بشناخت خدا تعالی بدل و اقرار نکرد بزبان
پس وی کافر باشد ومن اقر باللسان ولم یعرف با
القلب فهو منافق وهر که اقرار کرد بزبان ونشناخت خدا را
بدل پس وی منافق باشد ومن قال ان الایمان علی اللسان
دون القلب فهو کرامی وهر که بگوید که ایمان بزبان است
بغیر تصدیق دل پس او از مذهب کرامیه است در مدارک
آورده است در تفسیر این آیه ولما یدخل الایمان فی قلوبکم
یعنی درین آیه رد است مذهب کرامیه را زیراکه در مذهب ایشان که
ایمان بدل نیست ولیکن ایمان بزبان است وقد اختلف
الناس فی الایمان وتحقیق اختلاف کرده اند مردمان
در ایمان وقال بعضهم الایمان هو الاقرار باللسان والمعرفة
بالقلب

بالقلب والعمل بالجوارح وبعضی ایشان گفته اند که ایمان
اقرار زبانست و معرفت بدل و عمل بارکان نیست
وهذا قول المبتدع و این قول مبتدعان است زیرا که طاعة
را داخل ایمان کرده اند و ایمان را کمی و زیادة گویند و قال
بعضهم الایمان هو المعرفة بالقلب بغیر اقرار اللسان و گفته
بعضی مردمان که ایمان آنست که معرفة دل است بی اقرار زبان
وهو قول الجهمیة والمجسمة و آن قول جهمیه و مجسمه است که
هر دو گروه از بد اعتقاد دو گروه اند و اعتقاد ایشان این است
که ایمان بدل است بی اقرار زبان و از عذاب گور و سؤال منکر
و نکیر منکر اند و نیز منکر اند از حوض کوثر و از ملک الموت و سخن
موسی علیه السلام با خدای تعالی و خدای تعالی را جوهر و جسم گویند
نعوذ بالله منها والصواب فی ذلک ان الاقرار من غیر معرفة
القلب نفاق والعکس کفر و معرفة القلب مع الاقرار
باللسان ایمان درست و نیکو در این مسئله آن باشد که بدرستی

اقرار زبان بی معرفت دل نفاق است و بعکس این کفر است

یعنی معرفت دل بی اقرار زبان کفر است و معرفت دل با اقرار

زبان ایمان باشد در صحایف مسعودی آورده است که ایمان

اقرار زبان و تصدیق داشتن است بدل اما معرفت بی تصدیق

ایمان نیست بدلیل ابلیس علیه اللعنة که همه را میدانست و تصدیق

نمیکرد و اقرار بی تصدیق هم ایمان نیست و فتوی خواجه امام

منصور ماتریدی برانست که ایمان است در کنز العباد آورده

است که اقرار صورت ایمان است و تصدیق بدل معنی ایمان

است و صورت بی معنی را بهیچ چیز نخرند پس اقرار و تصدیق

را صورت و معنی همچنان باید که رسول علیه السلام فرموده است

که من قال لا اله الا الله خالصا و مخلصا دخل الجنة معنی خالص

آن باشد که زبان وی بگفتن این کلمه صورت راست و درست

باشد و مخلص آنست که دل وی در شناخت و دانش معنی این کلمه و اعتقاد

کردن دران راسخ و درست بود تا وعده دخول بهشت

آموخته را حاصل کرد چنانچه حاصل کرده شد واحد بوشا

بفضل حق از زمین دور است و معنی حاصل کنند و معنی

الاقرار فهو الاستعمال اشرف الالات وهو اللسان في

اشرف المقالات وهو قول لا اله الا الله محمد رسول الله

اما معنى التصديق فهو اشارة القلب بمعرفة التوحيد

الذي يفضل على نور العرش المجيد لما ورد في الاخبار ان

نور العرش تفضل على نور الشمس بثمانين درجة و نور

الايمان تفضل على نور العرش بثمانين مائة درجة كذا في

كفاية الشعبي و اشارت در میان انوار بواسطه آنست که انجا

قایم بر عرش مجید کلمه توحید مثبت ساخت نوری از ان

کلمه بروی یافت که هشتاد مرتبه بر نور آفتاب راجح آمده و

انجا بر دل بنده عارف حق تعالی بواسطه قلم بدست کرم

بحوری خود نوشت چون ایمان عبارتست از اقرار و تصدیق

مثال وی گویند که از یک جز نباشد بلکه از دو جز مرکب است چه

فرماید رضی الله تعالی عنه کمثل الفرس الابلق یعنی ایمان مانند
اسپ ابلق است و ابلق آن باشد که در وی سیاهی و سپیدی
فان الفرس اذا کان ابیض یسمی اشهب پس بدرستی که بیان
وی بیان است که چون اسپ سپید باشد نام نهاده شود اشهب
واذا کان اسود یسمی ادهم و چون باشد اسپ سیاه نام نهاده شود
اورا ادهم وان کان فیه سواد و بیاض یسمی ابلق ههنا ایضا علی ما
بیناه و اگر باشد در اسپ سیاهی و سفیدی نام نهاده شود اورا
ابلق درینجا نیز همان مثال است را که ما بیان کردم اورا یعنی
اقرار بی تصدیق نفاق است و تصدیق بی اقرار کفر است و اقرار
با تصدیق ایمان است فتمام الایمان ان تعرف الله وحده
لا شریک له بالقلب و تقر باللسان پس بیان میکنم
که تمام ایمان آنست که بشناسی خدای تعالی را و یکی ویرا تمام
صفات وی که یکی است اورا هیچ انبازی نیست بتصدیق دل و اقرار
بکنی بزبان و تعرف کیفیته و مشغول نشوی بشناختن کیفیته

او و ضیای وی فکری مکن در ذات وی که ممنوعست
بترس ای خردمند زین بحر خون که کس نبرده است رختی
برون درین ورطه کشتی فروشد هزار که پیدا نشد تخته
بر کنار کما قال الله تعالی لموسی ابن عمران فی مناجاته ان
یا موسی اعلم اثنین و لا تعلم اثنین اعلم انی اله و لا تعلم کیفیتی
واعلم انی رازق و لا تعلم این ارزق چنانکه فرمود خدا تعالی
برای موسی ابن عمران در وقت مناجات او که ای موسی
بدان و بپرس از دو چیز و مدان و سوال مکن از دو چیز که آن
بدانی و بپرسی که بدرستی من خداوندم و در کیفیت ذات
من مشغول مباش و بدان که روزی دهنده منم و مپرس که از
کجا بدهم و در جواهر مذکور است که فکر کردن در ذات سبحانه از ما دور
است چه ذات وی ممتنع الادراک است و اشاره باینمعنی است
قوله تعالی و یحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد یعنی میدهد
خدا تعالی شما را از ذات خود که پیرامن مگردید و طالب در

باقتن دی مستوجب و این نعمت مقتضی رؤفت و رحیمی است و یرا

بر بندگان خود تا آنکه او قات اشان بسخن مستوجب بود و در

اخبار آمده است که موسی علیه السلام از دنیا هیچ نداشتی بنی اسرائیل

او را بنوبت طعام وادندی موسی علیه السلام از ین ملول گشت و گفت

الهی ما هذه الذلة اذ للتنی بان عبادک یغذینی هذا یوما یعشینی

هذا اللیلة فاوحی الله الیه یا ابن عمران هکذا افعل باولیائی اوفق

ارزاقهم بایدی البطالین لیوجروا بهم یعنی موسی علیه السلام

عرض نمود که ای خداوندا این چه خواریست که مرا خوار گردانیده

درمیان بندگان خود که این یکی مرا طعام چاشت میدهد و آن دیگر

مرا طعام شام میدهد حق تعالی وحی کرد که ای موسی که من بدوستان

خود چنان میکنم و سنت من چنان رفته است که روزی دوستانی

خود را از دست غافلان و بطالان اهل دنیا پراکنده میگردانم تا

بطالان تیره روزگار بسبب بدن روزی بدوستان ما بثواب

مشرف گردند فان قیل فی تفسیر قوله تعالی یمحوا الله ما یشاء و یثبت

و یثبت فی اهل

و عنده ام الکتاب یعنی یمحو الله المعاصی عند التوبة و
یثبت فیه ما اجتمع المقرون علیه وان القول بالتبدیل
یؤدی الی تجویز التبدیل علی الله تعالی متعال عن ذلک
پس اگر رسیده شود در تفسیر قول تعالی نا چیز گرداند خدا
آنچه میخواهد و ثابت کند چیزرا که بخواهد و نزد وی است اصل
کتاب یعنی لوح محفوظ معنی آیت آنست که محو کند و نا چیز
گرداند خدا تعالی گناهان نزدیک توبه کردن و قبول و ثابت
دارد توبه بروی و تحقیق شد مقصود ان بر آنکه قول تبدیل
برساند بسوی درست بودن تبدیل بر خدا و او منزه ست و
مبرا است از تغیر و تبدل جف القلم بما هو کائن قلنا المکتوب
فی اللوح صفة للعبد شقاوة و سعادة ولیس من صفات
الله تعالی والعبد یجوز علیه التغیر والتبدل من حال الی حال
وکذا الی صفة بگویم آنچه نوشته است در لوح محفوظ صفت
مر بنده است از بدبختی و نیکبختی و او از صفات خدای سبحانه

وتعالی که نیست بروی تغیر و تبدل شود و آنکه بنده است جایز نهد

بروی تغیر و تبدل چنانکه حیات و ممات و بیماری و جز این نه

بغیر فلک و سبحانه جایز باشد که تغیر و تبدل شود در صفتهای

چنانکه کفر و اسلام و سعادة و شقاوة اما این زمانها و احوالات

و تغیر و تبدل در ذات و صفاتها است و خدای سبحانه ازین

همه مبرا و منزه است چنانکه بزرگی در قصیده امالی فرموده است

ولا یمضی علی الدیان وقت   و ازمان و احوال بحال اما

قضاء الله تعالی و قدره فلا تغیر فیه والقضاء صفة القاضی

والمکتوب فی اللوح مقضی محدث و آنچه باشد قضاء خواهش

و قدر خدای تعالی پس نیست هیچ تغیر و تبدل در وی و آنچه قضا

و حکم باشد او صفت قاضی است و آنچه مکتوب و نوشته شد در لوح

محفوظ او قضا و حکم کرده شده حادث است و در تفسیر مدارک آورده

است که لوح از یکدانه در سپید است طول او از آسمان تا زمین

است و عرض او از مشرق تا مغرب کنارها او از یاقوت است

واو

و او در کنار فرشته ایست بر میان عرش و هر شیء در وی نوشته
است و بعضی گفته اند که بالای او بعرش بسته است و در وی
در کنار فرشته ایست و محفوظ است از وصول شیاطین
لوح چیزی باشد که لایح است فرشتگان از این بخوانند و یرا فالله
و صفته از رب جلت قدرته غیر محدث و صفت پروردگار ما که
بلندی و برا قدرت است بر همه مقدورات غیر محدث است چنانکه ذات
وی قدیمست صفات وی نیز قدیم جدائی و مباینت نپذیرد
باید دانست که در میان صفت و وصف فرق آنست که صفت
قائم بموصوف باشد و وصف قائم بواصف باشد والمقضی محدث و
الحکم غیر محدث والمقدر محدث و تغیر المقضی لا یکون تغیرا
للقضاء و آنچه قضا و حکم کرده شده و یرا وی حادث است و حکم
و قضا سبحانه حادث نباشد بلکه حادث مقدور مخلوق باشد و
و متغیر شدن چیزیکه قضا کرده شد نمیکردد و تغیر قضا خدایتعالی و الله
اعلم ان الناس علی اربع فرق و دلیل مختصر آنست که تغیر

مستغنی است زیرا که مردمان که بر ایشان قضا کرده شده اند در ازل
ابتدا و انتها احوال ایشان جمله بر یک نهج رفته است زیرا که بعضهم
قضی علیهم بالسعادة ابتداء و انتهاء بعضی ایشان گروهی است
که قضا کرده شد بر ایشان بسعادة در اول و آخر عمر خاتمه بالخیر
یافت مثل علی و ولدیه الحسن و الحسین شهادة الکفار علیهم
رضی الله عنهم اجمعین چنانکه حضرت علی مرتضی و هر دو فرزندان
او یعنی حسن حسین از روی ختم شاهدی بر آنها و الکفار آنها
کردن در بستان فقیه ابو اللیث آورده است مروی است از
امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه که وی فرموده است
که من با جنگ بسیار محبت میداشتم چون حسن زاد نام او حرب
نهادم پس رسول علیه السلام بیامد بدین نام او را خبر کردم پس فرمود
علیه السلام نی بلکه حسن پس چون حسین زاد نام وی نیز حرب
نهادم پس بیامد پیغمبر علیه السلام او را بدین نام خبر کردم فرمود نی
نام او حسین است پس از آن فرمود علیه السلام که من نام این

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش قدسی اساس مر ملکی را رسد که ملوک
ممالک نفوس انسانی را به تجلیات ذات و صفات منوّر گردانید
و ثنا و نیایش بقیاس فیاضی را سزد که آدم صفی را از
خصوص بشر را از جنس کائنات ... ممتاز ساخت
ممتاز ساخت آن ذات که در تحقیق ثنا و شکر
در خانهٔ خود معترف به عجز و قصور حتی که عدیم ... و العبوریه
حامد کند حمد خداوند غفور و صلوات زاکیات و تحیات طیبات
نثار مرتبهٔ اجمالی اعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم باد که تفاصیل
کائنات از نور وجود او ظهور پذیرفت و از کمین غیب بحکم لا ریب
بکارخانهٔ شهادت شتافت ای لعبت مخزن اسرار الهی

و حضرت حق سبحانه از و عالی جاه هنا که در آیات لمن الملک الیوم
هر آینه سیاهست بدو درید جاه و نثار آن اصحاب که دین هدی
و ملت بیضا از سنان ایشان استحکام و تقویت یافت
و مبارزان اسلام بحمایت ولایت ایشان در میدان عرفان خود را الظهر
شناخت اصحاب نبی که هر یک نجم هدی است آینه اسلام و
ایشان بصفاست تشکر از افضال ایشان و
از حال جانگداز خدمت میگوید مسکین الفقیر الی ربه المجید
العلائی شکسته جامی که هرگاه که بعضی از اصحاب طالبان صواب که
علی الدوام همت سنی ایشان مبذول است بر استطلاع امور غریبه و
برخی از احباب و اصدقا که علی التوالی همت ایشان مصروف است بر تحصیل
کلمات عجیبه بود حریص و مولع بر استکشاف و استفتاح مغلقات
بعضی کلمات ایشان مفصل و بودم که تسویف و تأخیر این امر عظیم و
خطب جسیم می نمودم بسبب علم الیقین من بر قلت بضاعت و
عدم استطاعت خود لیکن هر چند این اعتذار و امتناع بیشتر می شد

اگر الحاح

آن الحاح و تحریض دست درازی و تمنا دل مسعود لمذا ابرت

عزیمت و زمام قصد را با وجود عوایق و زواجر منعطف ساخته

بسوی شرح و توضیح و تنقیح نبذ از ین کلمات و من الله التوفیق

توقع و رجا و امید و چشمداشت از اخوان صفا که نقاوات جواهر

معانی و صرافات دراهم مبانی انداخته که وجود این بیچاره را

در آن انتفاع و زمان استمتاع و رسیان ملاحظه نمایند بلکه ازو

ندانند [illegible] کا زانبود بهره بجز گفته ری [illegible] این کلام که

[illegible] الی آخره است ماخوذ و

مقتبس است از حدیثی که بصحت پیوسته است اسناد او و اهل

حدیث آن حدیث را حدیث جبرائیل نام کرده اند از جهت آنکه سبب ورود آن

از مشکوة النبوة علی مصدره افضل الصلوة و اکمل التحیات جبرائیل

علیه السلام بود چنانکه این حدیث بطوله از مشکوة المصابیح در

کتاب الایمان مسطور است و مذکور پس اشتغال بشرح این کلام

اگرچه درحقیقت خدمت ایمان است که آن اصل و سلالهٔ اعمال است

لیکن مشتمل بر خدمت حدیث ہم ہست کہ مؤید و مقوی آنست و نیز

باید دانست کہ ایمان بدو قسم ہست مفصل و مجمل ایمان مفصل

آنرا گویند کہ ایمان آری بانچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آوردہ

ہست آنرا از خدا تعالی بہ تفصیل آمنت باللہ و ملائکتہ الخ عبارت

ازان ہست ... آنست کہ ایمان آری بانچہ پیغامبر خدا علیہ الصلوة

والسلام آوردہ ہست آنرا از حق جل و علی بطریق اجمال

الی آخرہ مسمی آنست و متکلمین اگرچہ رانند کہ

ہر دو قسم ایمان معتبر و مقبول ہست لیکن اتفاق دارند برانکہ

مفصل افضل و اولی ہست از مجمل پس اخذ بہ احسن اعلی الیق

واحری است فقد حان الاوان ان نشرع فی المقصود بعون

الرب المعبود و ہو نعم المولی و نعم النصیر ... بدانکہ صیغہ

آمنت بہمزہ مشتق از ایمان ہست و آن افعال ہست از امن

بمعنی ایمن شدن کذا فی الدستور القاضیخان پس حقیقت ایمان در

اصل لغت در امان آوردن ہست فمعنی امنت باللہ امنتہ من

57

التكذيب والمخالفة يعني در ايمان آوردم حق سبحانه و تعالی را از
دروغ گوی کردن او و مخالفت کردن با او تعالی عن ذلک علواً
کبیراً و تعدیت ایمان گاهی به لام می آید چنانچه قول ایزد تعالی
حکایة وما انت بمؤمن لنا ای بمصدق و گاهی با لقوله علیه
الصلوة والسلام فی حدیث جبرائیل الایمان ان تؤمن بالله
الحدیث ای ان تصدق اگر و اردن اگفته شود که لا نسلم که لام
برای تعدیت چرا برای تقویت عمل نباشد جوابش آنست که
احتمال تقویت احتمال مرجوح است و احتمال مرجوح در مباحث
ظنیه مانع استشهاد نیست و آنچه بعضی از اعلام علما تقریر فرموده
اند که اگر در استشهاد برای لام تعدیت قول سبحانه و تعالی که نؤمن
لک و اتبعک الارذلون آورده شود اولی خواهد بود چه احتمال
تقویت درین مقام اصلا گنجایش ندارد کما لا یخفی پس آن غیر اولی
است زیرا که سخن در ایمان لغوی است نه در شرعی و مستعمل در
آیت ظاهر است در ایمان شرعی عصام الدین رحمه الله تعالی

واگر گفته شود که مراد از ایمان در لفظ ان تؤمن بالله در حدیث
مذکور ایمان شرعی است نه لغوی بدلیل آنکه آن سرور دین و دنیا
و جهان صلی الله علیه وسلم مبعوث برای تبلیغ احکام شریعت است
نه برای تبیان احکام لغت وغیره پس استشهاد بآن حدیث نیز
درست نباشد چنانچه بآیت مذکوره جوابش آنست که لفظ ان
تؤمن بالله در حدیث مسطور در جواب ما شارحه واقع شده که
در سوال جبرائیل علیه السلام مذکور است یعنی چنانکه گفت که فاخبرنی
عن الایمان یعنی اخبرنی عن حقیقة الایمان و ماهیة الشرعیة و ما ای
و مقرر است در کتب میزان که در جواب سوال ما شارحه چیزی واقع
میشود که لیاقت معرف بوده باشد و ظاهر است که مراد جبرائیل علیه السلام
از ایمان در سوال ایمان شرعیست پس از لفظ ان تؤمن
نیز ایمان شرعی اراده کرده شود و لازم می آید در تعریف ایمان شرعی
دور و این ممتنع پس استشهاد درست شد فتدبر
که هرگاه که ثابت شد که ایمان عبارت از تصدیق است پس ثابت

جمیع ان

سفیه اینکه واقع شود در دل مومن نسبت صدق بسوی خبر
و خبر بی اذعان و قبول یا که تصدیق منطقیست از اذعان هر
آن نسبت را بحیثیتی که واقع شود بیرون است مسمی تسلیم یعنی اذعان و
قبول همین تسلیم است در معانی است صرح به الامام الغزالی رحمة
پس متفرع شد از این تقریر اینکه در کلام بعضی که گفته است لا بد است
در ایمان از اذعان و تسلیم مع تصدیق بدون تسلیم کافی نیست
وجه رد ظاهر است و صرح به صدر الشریعة والدین و بالجملة ایمان لفظ
عربیست تعبیر کرده شد از وی بفارسی بگرویدن عین تصدیق
مقابل تصور است که در اوائل کتب بیان واقع شده است چنانکه
العلم اما تصور او تصدیق یا غیر آن پس حکما ابن سینا تصریح
کرده است بآن که عارض است و قیل مراد این مبنی است بر آنکه تصدیق
نزد حکیم عبارت از حکم است و نزد امام عبارت از تصورات ثلثه و
حکم و تحقیق مطلب خارج از مطلب بیدا ذکر کرده نشد لیکن باید است
که ایمان اخص است از تصدیقی که مذکور است در اوائل کتب میزان

چرا که تصدیق در کتب کلامیه که تقسیم شده است بعلمی بلکه مقسم است

بالاحتمال الظن والجهل والتقلید فیه تصدیق میزانی که مع

قسیم علمیست که منقسم است بیقین و ظن و جهل و تقلید را یعنی

مرکب پس آنچه بعضی از فحول علما ایراد فرموده اند که در اینجا

تصدیق بمعنی گرویدن عین تصدیق ایمانی منطقیست از دیباچه

و در شرح مقاصد مذکور است که این علم قطعیست و تصدیق میزانی

علم است از ظن و تقلید و جهل پس چگونه یکی عین دیگری باشد

نیست آن قول مگر از خطوط طنزان چه تصدیق بمعنی ایمانی که در

ما نحن فیه قطعی شده است بجهة آنست که مقسم وی یعنی علمی که

در اوایل کتب کلامیه است مخصوص است به قطعیت نه از جهة

تعبیر از وی بگرویدن چه تصدیق ایمانی و تصدیق میزانی هر دو معتبر

اند بگرویدن در اصل لغت و بودن ایمانی مخصوص به قطعیت

از خارج است نه از اصل وضع فلا منافات هرگاه که شناخته

شد معنی لغوی ایمان پس لازم آمد دانستن ایمان شرعی و آن

الشا

ازانچه ذکر کردن انها مر حضرت صلی الله علیه وسلم در آنچه
آورده است ایزد تعالی بدل از روی تفصیل در آنچه مفصل
آورده است و از روی اجمال در آنچه مجمل ایزد فرموده است
مذهب شیخ ابو الحسن اشعری و اتباع او و تلفظ بکلمتی شهادت
با وجود قدرت بدو شرط است پس کسی که حاصل شد او را تصدیق
مذکور پیش از آن فر مخلد در نار است و نفع نمیکند در ایمان معرفت
قلبی بی اذعان و قبول زیرا که کفار بعضی از انها بودند که می
شناختند حق را و رسالت نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیقین
و انکار می آوردند از روی عناد و استکبار می ورزیدند از جهل
و فساد چنانچه خدا تعالی فرموده است وجحدوا بها واستیقنتها
انفسهم ظلما وعلوا دلیل بر خروج تلفظ بکلمتی شهادت
از حقیقت ایمان و بودن او شرط قول ایزد تعالی است
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و قول او تعالی ولما یدخل الایمان
فی قلوبکم وقوله تعالی وقلبه مطمئن بالایمان وقوله علیه الصلوة والسلام

نسبت قلبی علی وینک چو نسبت کرده شده است و در آیت
و حدیث و در نظایر اینها که محصور نمی شود وارد است الخ
ایمان را بسوی قلب پس دلالت کرد این نسبت بر آنکه ایمان
فعل قلب است که عبارت از تصدیق است و عمل خارج است از
ایمان و بسبب آمدن عمل مقرون با ایمان و معطوف بر وی در چند
موضع از کتاب الله تعالی کقوله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصلحت
چه مقرر است در عربیت که معطوف مغایر معطوف علیه می باشد
و نیز لازم می آید عطف جزو بر کل و عطف جزو بر کل جایز نیست
بس کم نما نمی شود و جاء فی القوم وافره و تم [illegible] کقولک عندی
العشرة و احادها و نیز اشتقاق لفظ دلیل است بر آنکه ایمان
تصدیق است و اعمال خارج اند چنانچه میر سید شریف قدس سره
در مختصر طیبی ذکر کرده است و تفصیل مقام آنست که درینجا چهار
احتمال است اول آنست که اعمال جزو حقیقت ایمان اند و داخل اند
در قوام حقیقت او تا آنکه لازم می آید از عدم اعمال عدم ایمان

چه نفی جزء حقیقتها مستلزم نفی کل است و این مذهب معتزله
است و احتمال ثانی آنکه اجزاء عرضیه اند مر ایمان را پس لازم
نمی آید از عدم اعمال عدم ایمان چنانکه شمرده میشود درعرف موی
و ناخن و دست و پا را جزء مر زید را شلا و با وجود این گفته نمیشود
که زید معدوم شده بود بوجود انعدام و نابود شدن این امور و
همین طور شاخهای درخت و برگهای آن معدوم و موجود شده اند
به بودن اینها جزء درخت و حال آنکه بجا است تا بل است با بقاء
ر حقیقت حال درخت وقت فنا و انعدام شاخ و برگ و این مذهب
سلف الاسلامیین است چنانکه وارد شده است و در حدیث صحیح
الایمان بضع و سبعون شعبة اعلاها قول لا اله الا الله و ادناها
اماطة الاذی عن الطریق پس لفظ ایمان نزد سلف قدر
مشترک است درمیان تصدیق و اعمال و اطلاق لفظ ایمان بر
تصدیق و بر مجموع تصدیق و اعمال حقیقة است نه مجاز لیکن حقیقة
عرفی چنانکه معتبر در شجره معینه قدر مشترکست درمیان ساق و

از [illegible]

مجموع ساق با شاخ و برگ پس اطلاق [illegible] انعدام بر درخت
معین که قدر مشترکست جایز نیست بحسب عرف تا وقتی که باقیست
ساق او و همین حال هست بر انسان معین چنانچه زید که بالا گذشت
پس تصدیق بمنزله اصل شجره و تنه اوست و اعمال بمنزله فروع و
شاخهای اوست پس تا وقتی که اصل باقیست ایمان باقیست اگرچه
شاخ و برگ او که عبارت از اعمال است منعدم گردد چنانچه تمثیل این
بشاخ و درخت بالا گذشت و احتمال ثالث آنست که گردانیده
شود اعمال آثار خارجیه از ایمان حسنه و کمال مراورا و اطلاق لفظ
ایمان بر آنها مجازاً باشد لیکن درمیان این احتمال و احتمال ثانی
مخالفت و مفارقتی هیچ نیست مگر آنکه گفته شود که اطلاق لفظ ایمان
بر اعمال در احتمال ثانی حقیقیه است و در احتمال ثالث مجاز و این هم
بحث لفظیست مفید معنوی نیست احتمال رابع آنست که باشند
اعمال خارج از حقیقة ایمان بالکلیه یعنی نه اجزاء حقیقت اند
و نه اجزاء عرفیه و از قائلین باین احتمال بعضی هستند که میگویند

کدام [illegible]

وجه عدم ... ایمان و اسلام مغایر این است و تغایر ... و احد و عدم
جدا اسلام این ظهور ... فقها است بجهت بودن بعض احکام ... اعمال
بچیزی که آورده نبی الله صلی الله علیه وسلم از خدا تعالی در این دین
حقیقة تصدیق است که امر و دلیل بر آنکه ایمان غیر اسلام و احد است
قول سبحانه وتعالی است که فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما
وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین و وجه استدلال چنانکه در
شرح موقف مذکور است اینست که کلمه غیر در آیه کریمه صفت است
باینمعنی که یافتیم ما در ان قریه که قریه لوط خانه را جز یک خانه که غیر
خانه مسلمانان باشد زیرا که کذب لازم می آید در کلام مجید ربانی تعالی
من ذلك علوا كبيرا پس نیست کلمه غیر برای استثناء و حرف
بیت اهل بیت است پس واجب [illegible] مستثنی منه
بر وجهی که صحیح باشد و کذب لازم نیاید و آن اینست که گفته شود
نیافتیم ما در آن قریه لوط اهل بیتی از مومنان از اهل بیتی از مسلمانان
پس [illegible] بصورت تحقیق استثنا کرده شد مسلم را از مومن پس واجب

است

است که ایمان و اسلام متحد باشند تا استثنا متصل درست
آید بنا بر اصل در استثنا است نیست آنکه در شرح مواقف
و در حاشیه است زیرا که اگر کلمه غیر صفت شود نیز حکم
صحیح بر تقدیر استثنا پس معنی چنین میشود که نیافتیم ما در آن
ده الا مومنی را چنین مومنی که غیر بیت مسلمانان باشد و ایضا
بر تقدیر استثنا لازم می آید اتحاد چه استثنا اخص از اعم درست
است چنانچه گفته شود لیس فی البلد من العلماء الا اهل البیت
من ... مگر آنکه گفته شود که استثنا اخص از اعم غیر شایع
است و مثل غیر موضع عیب است ... قدوة جمال الدین رحمه الله
و ظاهر کلام صاحب تنویر آن است که مراد بعدم تغایر ایمان و اسلام
عدم انفکاک یکی است از دیگری نه اتحاد در مفهوم چنانکه در کفایه مذکور
است که ایمان عین تصدیق خدا تعالی است در خبر که اخبار کرده
است بآنچه از اوامر و نواهی پس ایمان منفک نشد از اسلام
حکما و متغایر نیستند از یکدیگر و از جمیع مستلزم اتحاد نیست در مفهوم

کما لا یخفی اگر گفته شود که قول باری تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا
ولکن قولوا اسلمنا صریح است در تحقیق اسلام بدون ایمان جوابش
آنست که مراد اینست که اسلام معتبر در شرع یافته نمیشود بدون ایمان
آنچه در آیهٔ کریمه است بمعنی انقیاد ظاهریست بی انقیاد باطنی منزلهٔ تلفظ
بکلمتی شهادت بی التصدیق در باب ایمان اگر گفته شود که اگر قول علیه الصلوة
والسلام در حدیث جبرئیل که فرموده اند در جواب که الاسلام ان تشهد
ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و
تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت الیه سبیلا دلیل است بر آنکه اسلام
همین اعمال است نه تصدیق قلبی جوابش آنست که مراد اینجا از اسلام
ثمرات اسلام و علامات اوست یعنی ثمرهٔ اسلام اینست چنانچه آن
حضرت صلی الله علیه السلام فرموده اند [illegible] خود مر قومی را که
ایلچی آمده بودند پیش خدمت آنحضرت که آیا می شناسید که ایمان
چیست پس در جواب گفتند که خدا و رسول خدا دانا تر است باز فرمودند
که شهادت ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و اقام الصلوة

کرده‌ایم بجز اثبات ذات و صفات ثبوتیه و سلبیه و تنزیه و تقدیس
وی تعالی کرده‌ام از جمیع نقایص چنانکه ذات حدوث اگر گفته شود
این کلام است الخ مستفید من مفصل نام کرده‌اند و قال اکتفا نماید
بصفات مذکوره دروی مذکور نیست پس مفصل گفتن چه وجه دارد
می آید جوابش آنست که آری ایمان بصفات از میان متکلمین
مذهب حق که اهل سنت و جماعت اند هست لیکن اسم الله چون مستجمع
جمیع صفات است پس بذکر او استغنا آورده شد از ذکر صفات و بودن
این کلام مفصل منافات ندارد بعدم ذکر صفات چه تفصیلی بودن و
اضافیست حقیقی و الا بسیاری از آنچه ایمان آوردن بدان لازم
ثابت و واجب است دروی مذکور نیست چنانچه خواهد آمد و الله اعلم
سوال ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق جواب ایمان عبارت است
از تصدیق و اقرار که اول از افعال قلوب است و دوم از افعال جوارح
و معلوم است که بندگان و افعال ایشان همه مخلوق اند اگر احدی گوید
که ایمان عبارت از امر آخر است که آن مخلوق نیست پس جوابش

و در مأموریت خود تو میکنند چیزی که مامور اند بدان و مدبرانند در
کار خود این قسم منقسم شدند و قسمی سماویه اند که کارهای
آسمانی با ایشان سپرده شده است و قسمی ارضیه اند که تدبیر امور
ارضی مفوض با ایشان است چنانچه در کتب کلامیه از طوالع و غیره
مکشوف میشود است و در مقام بحث است ان اینست که بتحقیق
بالا گذشت که ملائکه نافرمانی نمیکنند در چیزی که مامور اند از وی تعالی
و حال آنکه قصه ابلیس که در محکم تنزیل فرموده است و اذ قلنا
للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان
من الکافرین صریح است در آنکه ابلیس از ملائکه است چرا که
از ملائکه گفته شود امر اسجدوا لآدم او را شامل نمیشود و سجده
سجده صحیح نباید کرد ... می و مذموم نگردد حال آنکه او مذموم و ملعون
گشته است بترک سجده در کلام مجید که علیک لعنتی الی یوم الدین
و هرگاه از ملائکه نباشد استثنا صحیح نمیشود و در قول تعالی فسجدوا
الا ابلیس هرگاه گفته چرا استثنا منقطع نباشد جواب اینست

بسیار جا هاروت چنانچه جلال الدین دوانی در شرح عقاید تصحیح
نموده است والله اعلم و نیز قصهٔ هاروت و ماروت بعصمت انبیا
منافی نیست بعصمت ملائکه در مامورات چه هاروت و ماروت
از ملائکه اند پیغمبرانی ایشان مشهور بلکه زبان و مشهور نزد
اعیان است پس هرگاه که ثابت شد که ابلیس و هاروت و ماروت
از ملائکه اند ثابت شد بعصیانی و عصیان نوع از ملائکه و حق
آنست که ابلیس از ملائکه نبود بلکه جنی بود که تربیت یافته
بود در میان ملائکه و بسبب الفت بملأ الاعلی معمور و آراسته بود
باقوال و خصال حسنه پس امر بسجده و استثنا از جهت تغلیب ملائکه
است بر جن یا از جهت آنکه جن و ملائکه هر دو مامور بودند بسجده
لیکن عدم ذکر جن بود [illegible] قول تعالی از جهت استغنا بذکر ملائکه است
از ذکر ایشان چه مقرر است بدیهة و ضرورة که هرگاه که معلوم
شد که اکابر مامور اند شدند [illegible] و محکوم اند
بهشت بحضور معلوم شد که اصاغر نیز مامور اند بآن پس

که چطور صحیح است تعداد ملائکه از جن و حال آنکه ایشان از نور
مخلوق اند و جن از آتش چنانکه روایت کرده عائشه صدیقه رضی الله
عنها از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت پیدا کرده شده اند ملائکه از
نور و پیدا کرده شده اند جن از مارج که عبارت از آتش است جواب
آنست که این در حقیقه تمثیلات مرجمیر را که ذکر کرده شد از قربان
برداری بعضی جن و پیغمبر مانی بعضی قربان بردار را ایشان نیز است
و پیغمبران را امثال آن است که مذکور است و این تمثیل نار
آنست که نور جوهریست روشن شونده و نار نیز همچنین نهایتش
در فرق اینست که آتش مکدر و ممزوج است به دود است و نور شده
بدود است بسبب صحبت حرارت مفرط و احراق پس وقتیکه با
و مهذب و مصفا میکرد نور محض میتوان گفت و چون عیب میکند
و بدودی آمیز و حاله اولی نمی آید تا آنکه باز بار دود و نور منطفی میکردد
در ساگو بدلعیشود دود کلا و این تحقیق که کرده شد الیق و انسب است
بصواب و وفق است برای جمع نصوص وارده در ماده ابلیس است

آنچه قاضی بیضاوی در تفسیر خود ذکر کرده است و آنچه مشهور است از
قصهٔ هاروت و ماروت پس نیست آن مقبول و بسیاری از
محققین مانند ابو العباس احمد بن تیمیه ذکر کرده است که سبب در انزال ایشان
آنست که بدرستی چون سحر در آن زمان شایع بود و مردم بی بصیرت
مشغول و مشعوف بودند و استنباط می کردند امور غریبه را و دعوی نبوت
مینمودند پس فرستاد ایزد تعالی دو فرشته را تا تعلیم سحر کنند
بمردم مسلمین تا قادر شوند مردم مسلمین به معارضه ساحران کافرین
و بعضی میگویند که هاروت و ماروت دو فرد بودند از نوع انسان
و تسمیه ایشان در تنزیل ملکین بسبب صلاح ایشان بود چنانکه متعارف
است در مردم که مرد صلاح اثر را ملک گویند و مؤید این قول است قراءت
ملکین بکسر لام و آنچه گفته شده است که بودند ایشان ملکین از کلان
ترین ملائکه در علم و زهد و دیانت و نازل کرد ایشان را حق تعالی برای
ابتلاء ایشان بخیر که ثقلین بران مبتلی کرده شده اند یعنی تکالیف
شرعیه و پیدا کرد در ایشان شهوة و نهی کرد ایشان را از شرک

و قتل

در صحایف معینه و قاضی بیضاوی در تفسیر خود در معنی کتاب
عبارت منظومه را قبل از کتابت نیز گویند باعتبار آنکه کتابت
و نوشتن را مهیا ساخته شده است انتهی و وجه اطلاق لفظ کتاب
بر معنی مصطلح محتاج بیان نیست فتدبر بعضی آورده‌اند که بعضها خدا را
کلام قدیم است مجرد از حروف و اصوات و وسایط است ابراز
بجا جبرئیل خود با ایجاد حروف و اصوات در الواح یا در آلت ملائکه
یا بی واسطه ملائکه کشف شده اند از وراء حجاب پس همه کلام خدا
اند مرغلط نه و برحق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از همه
متصل و با خبر و جامعیت و گفته اند که مجموع انها صد و چهار
پنجاه از انها منزل است بر شیث و سی بر ادریس [illegible] ده بر آدم
ده بر ابراهیم و تورات بر موسی و انجیل بر عیسی و زبور بر داود و
فرقان بر محمد علیه السلام و علیه الصلوة و التحیات و بتحقیق گویند کلام نفسی
الله با مشترک اند زمان نفسی و لفظی با قدیم اند یا حادث یا [illegible]
دیگر مسطور است در کتب کلامیه و اصول و وجه تقسیم کتب [illegible]

اول آنست که در ارسال او لا ملحوظ کتب است بعد ازان رسل صحیح

گفته است دوم آنکه کتب کلام ربانی اند وصفت او اند و تقدیم

صفت یزدانی قدیم بر مخلوق حادث مستحق و واجبست بمثل حاکم

ومحکوم و آمر و مامور و امام و ماموم و خادم و مخدوم و تابع و متبوع

سیوم آنکه کتب متبوع اند و رسل تابع و متبوع قبل از تابع باشد

و رسل بضم را و سین و بسکون سین نیز آمده است عطف

بر کتب جمع رسول و رسول در لغت فعول است بمعنی مفعول یعنی فرستاده

شده و در شرع رسول عبارت است از انسانی فرستاده باشد

او را الله تعالی بسوی خلق برای تبلیغ و رسانیدن احکام و در این تعریف

علامه الدین دوانی قدس سره اعتراض نموده و گفته است این تعریف

شامل میشود کسی را که [illegible] برای کمال العقل

برای تبلیغ [illegible] زید بن عمرو بن نفیل گفته شده

که وی رسول [illegible] کمال خود نه برای تبلیغ [illegible]

[illegible] انتهی کلامه و ممکن است در وجه لطف که گفته شود

که او بخلق

اد بعضی منصوص بالخبر کہ گذشتہ اند بجهت تفصیل بعد در کتب
تفسیر و کلام مشروح و مرقوم است و در حدیث است کہ انبیا خواہ اولو
العزم باشند و خواہ رسل باشند بصفت عزم و رسالت بجهت
ہمہ ایمان آوردن واجب است و انبیا اینجا رسل را ذکر کرده بلکہ
کہ بجای رسل و انبیاء میگفت کہ تا ہمہ را شامل باشد زیرا کہ نبی
عام است شامل است ہر سہ نوع را و اصل بحث آنست کہ این نبی
است برانکہ رسول را گاہی مرادف نبی میگویند باین معنی چنانچہ
نبی عام است متناول است ہر سہ قسم را ہمچنان رسول را اخص گفتہ
اند از نبی باینمعنی کہ رسول کسیست کہ صاحب کتاب و شریعت باشد و نبی
کسیست کہ مخبر باشد از اللہ تعالی و احکام او خواہ با او کتاب باشد
خواہ تابع نبی دیگر باشد چنانچہ علماء این امت پس منشاء اعتراض
اخصیت رسول است نہ ترادف و وقوع مبنی بر ترادف است فقدبر
بخاطر نحیف میرسد کہ ہرگاہ کہ انبیا ہر وقت تابع رسل آنوقت
میبودند پس لاجرم ایمان برسل ایمان بہ انبیا آمده ہو العالم.

بیز

تنبیه بدانکه فضل مخلوقات و کمال موجودات ذات مطهر
سید رسول الله محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است صلی الله
علیه و سلم و ذات او اول کاینات است که از کارخانه غیب بکارستان
شهادة و ظهور قدم بروز نهاد چنانچه مسلم در صحیح خود گفته
که بدرستی که ایزد تعالی نوشته است در لوح محفوظ که آنرا ذکر
و ام الکتاب نیز گویند مقادیر مخلوقات پیش از آنکه بیافریند
آسمانها و زمین را به پنجاه هزار سال و بود عرش او بر آب و از جمله
مکتوبات در ام الکتاب است که بدرستی محمد خاتم انبیا است و
صح ایضا انی عبد الله لخاتم النبیین وان ادم لمنجدل فی طینته
ای الطریح الملقی قبل نفخ الروح فیه و صح ایضا یا رسول الله متی
کنت نبیا فقال ادم بین الروح والجسد و در روایتی بجای
کنت کتبت نیز آمده و حدیث که درین باب مشهور السنه افواه
است که کنت نبیا و ادم بین الماء والطین بعضی حفاظ حدیث
گفته اند که این لفظ حدیث نیست و برین لفظ وقوف حاصل نشده

بعضی حفاظ محدثین را که ابن حجر مکی رحمه الله تعالی و ترمذی
نیز در کتاب خود حدیث آورده و تحسین نموده آنرا و آن حدیث
باین لفظ است که یا رسول الله متی وجبت لک النبوة قال و آدم
بین الروح والجسد محقق نیست که وجوب نبوت و کتابت آن عبارت
از ثبوت نبوت و ظهور اوست در خارج چنانچه گفته اند ایزد تعالی
کتب علیکم الصیام و مراد از ظهور نبوت بروز اوست مر ملائکه را
در حالت بودن مظهر او در عالم ارواح از جهت اعلام نمودن بآنکه
گذشته انه او صلی الله علیه السلام عظیم است و اضافت و جسیم و
با آنکه ذات شریف وی علیه الصلوة والسلام ممیزه جسد است از جمیع انبیا
چنانچه می آید و تخصیص اظهار نبوت بحالة بودن آدم در میان روح
و جسد از جهة آنست که آن حالة وقت دخول در زمان و لوح ارواح
است در عالم اجساد و امتیاز در نبوت اتم و اظهر است پس
خاص کرده شد ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم باظهار نبوت وی و تشریف
وی درینحال تا جدا و ممتاز گردد بر سایر انبیا به امتیاز اتم و اعظم

ودر عالم

شبهه مقام بحث که چون آن است که در احادیث سابقه حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه وسلم نفس شریف خود را متصف و منعوت
بصفت نبوت قبل از وجود ذات خود و حال آنکه نبوت و رسالت
از صفات وجود خارجیت و ایضاً حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم
انا اول الانبیاء خلقا و آخرهم بعثا پس این اتصاف و این
اولیت پیش از وجود چگونه درست است حجة الاسلام امام غزالی
جواب داده است که مراد بخلق در احادیث مذکوره تقدیر است نه ایجاد
زیرا که پیش از آنکه از ذات اصلی صلی الله علیه وسلم والده متولد شود و
بروز کند شده باشد نبود مخلوق و موجود لیکن غایات
و کمالات او همانکه نبوت است سابق بودند در ازل و بر تقدیر او ملحق
شدند با او بعد از ظهور و بروز او در عالم صور و اشباح فقوله کنت
نبیا ای فی التقدیر قبل تمام خلقة آدم چه ایجاد و انشاء آدم علیه السلام
نبود مگر برای آنکه تا استخراج نموده شود و انتزاع کرده آید از و
ذریت محمد علیه الصلوة والسلام و الله اعلم قال الشیخ صلاح الدین قدس سره

احمد ما ملت محمد النبی الامی ذکر در صیغهٔ معنی لغت

واشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بیت تعالی در قرآن مجید

بلفظ امی مشهور بود امام در اصل لغت اصل و مادهٔ شی را گویند اگر چه

بمعنی دیگر نیز آمده حضرت پیغامبر نا خوانده و نا نویسنده در مکتب

ها نکرده وصف آن سرور دنیا و دین صلی الله علیه وسلم با این صفت

موجب احاطهٔ او بجمیع علوم اولین و آخرین و اشارت بمعجزهٔ او

صلوات الله تعالی علیه و التسلیم قال العارف الجامی در شرح تعلیم ادب

او را چه حاجت از وجود آغاز آمده مودب و قال آخر

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

و اهل اشارت از مفسرین فرموده اند که امی است یعنی چهار یار در صفا

دارد که الف اشارت بابو بکر صدیق باشد و میم اول بجانب عمر فاروق

و میم ثانی تلویح بطرف عثمان ذی النورین و یا تلمیح بسوی علی مرتضی

باشد رضی الله تعالی عنهم و مصداق است که مفسرین اهل اشارت

کوثر را در سوره با چهار یار بزرگوار تعبیر کرده فتامل فیه تفقه و تحقیق

آنست

ام م ی

افتد که مهندس وقتی که میخواهد که دایره بنا سازد اول بار در
ذهن بنا او را چنانچه او میخواهد تصور مینماید و این تصور را وجود ذهنی
و ظلی میگویند و آن وجود ذهنی سبب میگردد بنا خارجیه دایره را و
سابق میباشد روی پس همچنان الله تعالی تقدیر اشیا میکند اولا
و ایجاد میکند ثانیا بر وفق تقدیر خود انتهی کلامه و لنظام سبکی در
جواب جبری فرموده که آن احسن با اثبات است و آن هیئت که او
گفت که در حدیث صحیح آمده است که ارواح پیدا کرده شده از قبل
از اجساد این حدیث کنت نبیا اشارت است بسوی روح شریف
و حقیقت او صلی الله علیه وسلم که مبدا اند از احد عالم السر و الخفیات
یا کسی که او را الله تعالی اطلاع بآن حقیقت نصیب گردانیده باشد پس
بدرستی که میسر دارد ایزد تعالی هر حقیقت را از حقایق محمدی هر چه
میخواهد از کمالات در هر وقتی که باشد و میخواهد پس حقیقت او صلعم
گاه میباشد از جنس خلق آدم که داده باشد ایزد تعالی آن حقیقت
را آماده ساخته شده برای وصف نور او فهمه کرد و ریخت

آن وصف را برای حقیقت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نبی و ثبوت
اسم او را بر عرش تا بدانند ملائکه و غیر هم از عالم ملک و ملکوت بزرگوار
آن ذات که مظهر رؤف الرحیم است حقیقت محمدی موجود بود از وقت
خلق آدم اگرچه متأخر بود جسد لطیف او متصف بصفت
نبوت تمام هو هم کرد که نبوت و رسالت و سایر صفات حقیقت محمدی
و کمالات آن معجل الحصول بود مراد از ذات صلی الله علیه وسلم نه متأخر
و حاصل این نیست که آن حقیقت متأخر بود و تکوین و تنقل او بود در اصلاب و ارحام
طاهره تا آنکه پیدا شد و ظاهر گردید وی صلی الله علیه وسلم و بعضی علماء
تفسیر حدیث را باین وجه کرده اند که بودم من نبی در علم خدا تعالی
یعنی ازو رسیده است که من نبی خواهم شد و مخفی نیست که زین بعضی باین
مطلب رسیده اند زیراکه علم الهی تعالی محیط است بجمیع اشیا پس وصف
او بنبوت در آنوقت که آدم در میان جسد و روح باشد منافات آن نیست
که بوجهی بوده باشد که مفهوم گردد که آن امریست ثابت مر ذات شریف
را صلی الله علیه وسلم در آن زمان و اگر نه وجه تخصیص اتصاف آنحضرت صلعم

باوصف

در وقت یا بوصف معلوم میشود چه همه انبیا اجمعهم در عالم الهی
موصوف بصفت نبوت اند کما لا یخفی و ابن سعد محدث از شعبی
اخراج نموده این حدیث که متی استنبئت یا رسول الله قال و آدم بین
الروح والجسد حین اخذ منی المیثاق و این حدیث دلالت تمام دارد
بر آنکه پدر ما آدم علیه السلام را هر گاه که قالب مصور کرده شد از گل بیرون
آورده شد از وی محمد علیه الصلوة والسلام و ساخته شد نبی و گرفته
شد از وی میثاق به رسالت اسلام و تبلیغ احکام مر کافه ثقلین را پس
از آن باز اعاده کرده شد او را بسوی پشت آدم تا بیرون آید
در وقت وجود خارجی صوری پس او صلی الله علیه وسلم اول انبیا
است از روی خلق و خلق آدم سابقا منافاة باین اولیت ندارد چرا که این
خلق موقتا بوده است بی روح و حیوة و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن
وقت زنده بود که استخراج نموده شد او را از آدم و نبی ساخته شد و گرفته
شد از وی میثاق و نیز منافات ندارد بحدیث ابن سعد این حدیث که
حضرت فرموده است صلی الله علیه وسلم که پدر ما استخراج ذریه آدم از

صلب آدم در وقت میثاق جز این نیست که بعد نفخ روح در آدم
زیرا که وی صلی الله علیه وسلم مخصوص است از میان بنی آدم باین
استخراج اوّلی از جهت تعظیم شان و اظهار برهان وی بر ملائکه
ملا اعلی را و نیز باید دانست که در تفسیر عمار بن کثیر از علی و ابن عباس
رضی الله عنهم در بیان معنی قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین
الآیة مسطور است که بدرستی و راستی که ایزد تعالی جل شانه مبعوث
نگفته است هیچ نبی را از انبیا مگر آنکه گرفت بر وی عهد و میثاق در حق
محمد صلوات الله علیه وسلم باین خصیصه که اگر محمد نبی آخر الزمان مبعوث شد
و آن نبی زنده باشد هر آینه ایمان آرد برسالت او صلی الله علیه وسلم و
هر آینه مدد کند با او و شمارد خود را از لشکریان و بگیرد عهد و میثاق
بهمین نسق همایون بر قوم و امت خود نیز و لنعم ما قال غوث الثقلین
قدس الله سره العزیز و اوصل الینا فتوحه [illegible] گر نبودی یا رسول
ذات پاک تو هیچ پیغمبر ندیدی دولت پیغمبری [illegible] امام سبکی
رحمه الله علیه از این آیت فراگرفته که بدرستی که بر تقدیر مجیء رسول

[illegible]

تا به علیه الصلوة والسلام در زمان انبیاء بود و مرسل بسوی ایشان
تا چه عهد گرفتن از انبیاء بر وجه مذکور نیست که برای تمامی بعضی پس
شد نبوت و رسالت او عام برای جمیع خلق الله تعالی از آدم تا روز
قیامت و شدند انبیا و اصحاب ایشان از امت وصی الله علیه السلام
پس قال او که خرجوا بعثت الی الناس کافة است و لیکن در گیرنده دست
مرزالان مقدم او و سر تمامی تحقیق کامل گشت مراد و مقصود گشت بنیاد
آدم تا بین الروح والجسد کما الانبیاء و خشیت نفس بعد از والبصار وغیر
پیدا شد حکمت بودن انبیا در آخرت زیر لوای او و نماز خواندن او
در شب معراج و امام شدن پیش زمره انبیا علیهم الصلوة والسلام
و بعد از این محدث را باید و آورد که بدرستی که رسول صلی الله
علیه وسلم گفت که بدرستی ایزد تعالی پیدا کرد نور محمد را بوجهی پیش از جمیع
اشیا از نور خود پس گردانید این نور مخلوق را بوجهی که دور می کرد
و میگشت بقدرت الهی هر جا که میخواست مشیت ایزد تعالی و نبوده
در آن وقت لوح و قلم الحدیث بطوله ذکر تا که فصول المذکوره

ابن حجر المکی فی شرحه الشمائل الترمذی رحمهما الله تعالی بدانکه

انبیا آنکه حجت لنا مرویست از امام احمد که او روایت کرده است از ابی

امامه که گفت ای ابوذر گفتم یا رسول الله چند است وفاء عدت انبیا

گفت آنحضرت صد هزار و بیست و چهار هزار و رسل از انبیا سیصد

و پانزده جماعت عظیم و جم غفیر اند پس اگر گفته شود که بر تقدیر بودن رسول اخص

از نبی لازم می آید که با هر رسول کتاب جدید باشد و حال آنکه عدد رسل

واکثر از عدد کتب است و عدد کتب صد و چهار است جواب آنست که معنی

قول علما که رسول کسیست که با او کتاب جدید باشد آنست که عامل

بکتاب باشد برابر است که کتاب همراه او باشد یا پیش از و بحیثی که فقط

این لاحق بر سابق متعبد باشد پس بکمال مرتبه شد مگر با دم علیه السلام

که بدرستی او رسول بالاتفاق است و حال آنکه با او کتاب نبوده است و عامل

بود بکتاب و از اصحاب اصح جواب صحیح دیگر نیز گفته اند که محتمل

که نزول کتاب مکرر شده باشد پس تعلیق کتب بجمیع رسل از جهت

بود فقط [illegible] موصوف و صفت معطوف علیه رساله یعنی

والله اعلم

ایمان آوردم بروز پسین که روز موت و تا روز قیامت است
و آن روزیست مقدار یک دو هزار سال بحث خواهد کرد حق تعالی
در آن روز تمام عالم را از ذوات الانفس برای جزا و ادا حقوق
و حساب خواهد کرد و افعال حسنه و سیئه را و میزان خواهد کرد برای
اظهار قضایای پوشیده کار از افضایح بدکاران تا حجت تمام شود
و الا حق تعالی عالم است بر فضایح و فضایل همه و همچنان
حشر کند جمیع وحوش و طیور را و حساب خواهد کرد با بهائم
و تقتص الجما من القرنا یعنی انتقام خواهد گرفت گوسپند بی
شاخ از گوسپند با شاخ و بعد از استیفا حقوق خطاب ایزدی
خواهد آمد که کونوا ترابا همه خاک شوند پس در آن زمان کافر در آرزو است
گوید یا لیتنی کنت ترابا فالمعنی گرویدم روزی که موصوف باوصاف
مسطوره باین معنی که چنین روز پسین موجود خواهد شد و بودن
آن روز پسین بهر دو توجیه ظاهر است کما لا یخفی لیکن باید گفت
و آن اینست که استعمال الیوم الآخر در روز موت و روز

قیامة بطریق اشتراک است یا بطریق حقیقة و مجاز بر هر دو تقدیر

ایمان بایمان بر یکی ازین دو روز از حدیث مفهوم میشود کما لا یخفی

مگر آنکه قایل شویم بعموم مجاز و یا آنکه مراد از الیوم الآخر روز

رستخیز نیست و هرگاه که روز مردن محسوس نیست لهذا از و سکوت

واقع شد ــــ باید دانست که حشر اجساد و احیاء آنها بمعنی

اعاده معدوم تفریقاً و اجزاءً و لا تفریعاً فقط در روز قیامت حقست

زیرا که احیاء موتی اعاده است مر آفرینش ابتدائی را و اعاده خلق ابتداء

ممکنست و حقتعالی قادرست بر جمیع ممکنات زیرا که اگر ممکن نباشد وجود

ثانی پس می باید که موجود نشود اولاً بلکه ممتنع باشد زیرا که مقتضاء

ذات شی مختلف نمیشود بحسب اختلاف ازمنه پس معلوم شد که چنانچه

وجود اولا ممکنست همچنین اعاده ثانیاً

مجرور معطوف علی قوله الیوم الآخر القدر پس قدر بتحریک قضا نموده

و حکم کرده الهی تعالی از امور و بسکون نیز آمده لیلة القدر شبی

که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و آجال بندگان

مفهوم بالعموم المجاز

ممتنع

دو در عهد

در صحاح گفته قدر بسکون و حرکه اندازه کرده خدا بر بندها از علم
و ازین عبارت ظاهر شد که قضا و قدر یک معنی است و بعضی فرق
کنند و گویند که قضا حکم ازلیت و قدر وقوع آن در لا یزال پس
معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانچه فرموده یمحو الله ما یشاء و یثبت
و عنده ام الکتاب یمحو و اثبات عبارت از قدر است و عنده
ام الکتاب اشارة بقضا و بعکس این نیز اطلاق آمده معنی پیدا
کردن بر وفق آن چنانکه فرموده جل شانه فقضیهن سبع سموات
ای خلقهن یا بمعنی جف القلم بما هو کاین عبارت از تقدیر
باشد و کل یوم هو فی شان عبارت از قضا و امام غزالی
در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم و قضا
است و قدرت متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق
است و وی سبحانه و تعالی مسبب اسباب است مجمل و مفصل
و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الهی اصل
وضع اسباب تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست قایم کردن

اسباب کلیه و پیدا کردن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات سیار
آن و جز آن که منشی و پیدا نمیشود و منعدم نمیگردد تا وقتی که اجل مر
رسد قضا است و بوده آن را پیدا شدن این اسباب احوال و حرکات مناسب
محدوده بمقدره محسوبه جانب مسبباة و حادث گشتن آن بلحظه بلحظه
قدرت است پس حکم تدبیر اولی کلی و امر اوست کلمح البصر و قضا
کلی مر اسباب کلیه دایم را و قدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده
بعینه که زیاده و نقصان نگردد و از اینجا است که هیچ چیز از قضا و قدر
وی تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد و تعالی شانه و
ایمان بتقدیر آنست که ایمان آریم که هرچه در عالم واقع میشود از خیر و شر
و کردار بندگان و جز آن همه بتقدیر الهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده
کائنات را در ازل و همه بخلق اوست و هیچ ذره از تقدیر او بیرون نرود
و با وجود آن بندگان را در کار خود اختیاری هست که ثواب و عقاب
بر آن مترتب می گردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان قضیه
تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بر آن اشکالی و صعوبتی تمام دارد

و در کتب ملازم

و در کتب کلامیه تحقیق آن کرده اند ... باید دانست و
اعتقاد باید کرد که هرچه در عالم است از خیر و شر تا آنکه ایمان که
بنیاد خیر است و کفر که اساس و بیخ شر است همه بتقدیر الهی است
که پیش از خلق سموات و ارضین بپنجاه هزار سال برای بندگان
مقدر و مقرر کرده و نوشته است و در حدیث صحیح آمده است که
که یکی از شما در بطن ام چهار ماهه میشود می و آید ملک نفخ روح چهار
کلمات بر پیشانی او رقم نموده نوشت اول اجل مینویسد بعد از آن
رزق می نویسد بعد از آن اجل بعد از آن ایمان مینویسد یا کفر و همه

مصداق

اینست آنچه مخبر صادق صلی الله علیه و سلم فرموده است فی موضع آخر
السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه و از ینست
که آنچه مولانا سعد الملة والدین در شرح مقاصد در بحث ایمان ذکر
کرده و مشغولست به تحقیق نموده و گفته که سعادت و شقاوت و ایمان و کفر
بدو نوع است یکی ازلی تقدیریست و دیگر تعلقی اختیاریست پس
چون نظر کرده میشود ملاحظه نموده آید این را که ایمان ازلی است

و بمقتضای رضای بنده و نیست چنانچه نصوص مذکوره و غیرها مما لایعد و لایحصی
دلالت تمام دارد بر این حکم کرده شود که جایز نیست مومن مومن
را که بگوید انا مومن ان شاء الله تعالی چه ایمان و کفر بلکه جمیع افعال
بندگان در مشیت خدا تعالی است و قدرت و بعد از آن مطالعه کرده شود و
شود که ایمان و سعادت و ضدهای آنها باختیار بنده هم هستند چنانچه
اختیار رضا که بمعنی است پس مبرهن و ظاهر است که هرگاه که بنده باختیار
خود مومن و مصدق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم بالتفصیل
او الاجمال و هیچ گونه آثار و علامات کفر و شقاوت را بخود راه نداده جایز نیست
و نیز او را که بگوید که انا مومن ان شاء الله تعالی بلکه او را لازم است که
بگوید انا مومن حقا پس این ایمان که بنده باختیار خود آورده و بدان
مومن گشته است حقیقت در شرع و ثابت است که در ظاهر آن مع قوله
ان شاء الله مقتضی عدم ثبوت است کما هو قضیة الاستثناء فی الاحکام
فلا ینبغی له ذلک انتهی محصله و نیز ظاهر است مراد قول علماء کلام که رحمهم الله
السعید قد یشقی و الشقی قد یسعد یعنی سعید مومن که باختیار خود ایمان

آورده است

آمده است که گاهی شقی میشود و مرتد میگردد نعوذ بالله تعالی وشقی
کافر که باختیار خود کافر است نعوذ بالله من ذلک گاهی میگردد
سعید و میشود مومن چه مقرر است که مراد ازین سعید و شقی اختیاری
تکلیفی است نه ازلی تقدیری کما لا یخفی زیرا که اگر مراد از سعید و شقی
تقدیری ازلی اراده کرده شود تعذر جمع النصوص القاطعة الواردة
فی باب القدر منها قوله علیه السلام السعید من سعد فی بطن امه والشقی
من شقی فی بطن امه والمراد بالنصوص القاطعة مردوده و ازینجاست
که تحقیق کرده اند که شخصی بعینه اگر چه در کافرستان بمیرد نباید گفت
که کافر از ایمان رفت و بجهنم در آمد چه بالا گذشت غیر مرة که ایمان مقدرات
الهی
و بر تقدیر الهی تعالی کسی را اطلاع نیست آری بحسب ظاهر چنانچه غسل و نماز
جنازه مر او را جایز نباید داشت که کلمه طیبه بزبان نه آورده بود و در دنیا
مومن نبود اگر مومن بعینه در ایمان و اعمال طالح فوت شده نباید گفت
که بهشت رفت و ایمان همراه خود برد بدلیل مذکور آنرا در احکام دنیوی
چنانچه غسل و نماز جنازه وغیرها او را لازم باید داشت ولنعلم ماقل

الحافظ الشیرازی — بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل — تو چه
دانی قلم صنع بنامت چه نوشت — ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
بدانکه در کرمانی و قسطلانی که هر دو شرح صحیح بخاری اند مذکور است
که قدر سر است از اسرار خدا تعالی که ظاهر نخواهد شد آن سر مردم را تا آنکه
داخل شوند در جنت و پیش از دخول معلوم نخواهد شد و در شرح العقائد
آورده است که گفتگوی در قضا و قدر بدعت است و تفکر ممنوع است و تسلیم
واجب است و اعتقاد فرض است لقوله علیه الصلوة والسلام القدر سر الله تعالی
فلا تفشوا آمنت بالله تعالی و بما قال الله تعالی علی مراد الله تعالی و
آمنت برسول الله تعالی و بما قال رسول الله تعالی علی مراد رسول الله تعالی
ثم اعلم ان قوله خیره و شره فی قول والقدر خیره و شره بدل
الاشتمال من قوله والقدر او هو مبتدأ مجرور بجر الجوار و قوله من الله
خبره علی اختلاف الروایتین والجملة مبنیة ای بما صادر ان من الله
تعالی قیل علی التقدیر بحث لان الضمیر عائد الی التقدیر اذ معنی القدر
التقدیر فعلی هذا یقتضی ان یکون تقدیر الله شرا کما یکون خیرا و هذا

نوران

كفر لان تقدير الله تعالى لا يكون شرا بل المقدر قد يكون خيرا
وقد يكون شرا وان اريد بالقدر المقدر فانيا في بحث الاول
الايمان حينئذ بالتقدير لا بالمقدر اه وبالله التوفيق اه منه
قيل صنعة الاستخدام وهو من محسنات البديع بان اراد بالقدر
التقدير بالضمير المجرور العائد اليه في قوله خيره وشره المقدر في بحث
على كلا التقديرين انتهى اقول يجوز ان يراد بالقدر التقدير وبالضمير ايضا
ايا [illegible] والاضافة ادنى ملابسة من باب اضافة المقتضى الى المقتضى
او يراد بالقدر المقدر وبالضمير ايضا ذلك والاضافة بيانية ولا يلزم
المحذور لان الايمان بالمقدر من حيث هو مقدر هو الايمان بالتقدير
بمعنى التقدير كما يقال الرضا بالكفر الذي هو مقتضى من حيث هو
لا يستلزم الكفر لان هذا رضا بالقضاء لا بالمقضي المحض كما لا يخفى و
ايضا في التقدير الاول بحث آخر وهو ان قوله من الله تعالى لا يجوز
تعلقه بقوله والقدر فان القدر لا يستعمل بمن فلا يقال قدر منه بل
قدر عليه واجاب شيخ المعظم الكرم هو الاخطب الدين بانه متعلق بكونه